

که خودم ملاقاتی نداشتم. شاید هم برای این که آن روز يك جور خاصی دلم گرفته بود. دلشوره داشتم. نمی‌دانم. بچه‌ها یکی یکی از ملاقات‌ها برمی‌گشتند. اتاق داشت کم‌کم پر می‌شد. معمولاً روزهای ملاقات بچه‌ها شاداب بودند. با دیدن عزیزان شان روحیه بهتری می‌گرفتند. بچه‌ها یکی یکی آمدند، فقط یکی از بچه‌ها، همانی که شاهد ملاقات دختر پیرزن با پدرش بود، هنوز نیامده بود. بالاخره او هم از راه رسید. غمگین و با گام‌های لرزان وارد اتاق شد. له‌له و درهم شکسته بنظر می‌رسید. يك جور گرد خستگی بر چهره اش نشسته و سیاهش کرده بود. پرسیدم:

— چی شده؟

— هیچی، ولم کن!

— بگو چی شده. آخه ما هم باید بدونیم، شاید بهمون مربوط بشه.

— به کسی مربوط نمیشه.

دستی به موهایش کشیدم و گفتم:

— خواهش می‌کنم بگو.

او لحظه‌ای مکث کرد. و گفت:

— امروز شوهر پیرزن برای ملاقات دخترش اومده بود. هر چه منتظر موند دخترشو برای ملاقات نیاوردن. تعجب کرد. پاسداری هم که قرار بود موقع ملاقات کنار دخترش وایسه، متعجب بود و نمی‌دونست جریان چیه. رفست و برگشت. وقتی که برگشت با اشاره دست سعی کرد یه چیزی رو به پیرمرد بفهمونه. پیرمرد هم گویا یه چیزایی را حدس زده بود ولی خودش را بس نفهمیدن می‌زد. شاید دلش نمی‌خواست باور کنه. بالاخره، متدفعه پیش، پاسدار روی یه تیکه کاغذ نوشت: "دخترت اعدام شده" و به روی شبشه گرفت. این بار پیرمرد به روی زمین نشست. اصلاً روی زمین ولو شد. بنظر می‌اومد که فریاد می‌زنه: "بی انصافا، آخه او کاری نکرده بود. اون که تو برنامه‌ای نبود." دو تا پاسدار زیر بفلشو گرفتن که ببرندش بیرون. خودشو سُئل کرده بود. پاهاشو می‌کشید روی زمین. اگه ولش می‌کردن پخشش زمین می‌شد. کمتر از دو هفته، هم زنشوا از دست داد هم دخترشو. آخه این چه زندگیه.

دختر هم بند ما به گریه افتاد . همه با هم گریه می کردیم . راستی اصلاً چکار کرده بود ؟ سؤال بی معنا بود . به راستی مرگ در زندان رژیم اسلامی چیزی نیست که فقط به سراغ کسانی بیاید که " کاری کرده اند " . مرگ در این جا ، در انتظار همه ماست . فاصله مرگ و زندگی ، در این جا ، ملموس نیست .

روایت دغلكاران

دائی جلیل یکی از پاسداران معروف اوین بود . سی و پنج شش سال داشت یا هیگلی بسیار درشت . ریش انبوهش به مهابت هیگلش می افزود . موهای سرش ریخته و نخ نما بود . علی رغم مخوف بودن هیگل و چهره اش ، ظاهری مهربان داشت . سعی می کرد با همه با محبت پدرانه صحبت کند . در بندی که دخترها زندانی بودند پاسدارهای مرد کمتر رفت و آمد می کردند . دائی جلیل از این قاعده ، مستثنی بود . غالباً در آستانه در ظاهر می شد ، چند لحظه ای با بچه ها گپ می زد و دلسوزانه چند نصیحت را چاشنی آن می کرد . ضمن اعتراف به نارسائی ها و انتقاد از زیاده روی ها ، آینه شیرین زندگی در جامعه اسلامی را ترسیم می کرد . خلاصه این که در جهنم اسلامی اوین ، دائی جلیل ایفا گر نقش مسلمان رحیم و مهربان بود و " جانم ، جانم " يك لحظه از دهانش نمی افتاد . اولین باری که مهربانی اش خیلی توجه ام را جلب کرد ، بازی کردن با كودك هشت ماهه ای بود که در زندان زندگی می کرد . بچه را به آرامی به هوا می فرستاد ، برایش شكلك در می آورد و به خنده اش می انداخت . بچه پدر نداشت . پدرش در يك درگیری کشته شده بود . زن و كودك هشت ماهه اش را به زندان آورده بودند . خانه شان محاصره شده بود ، پدر خود را از پنجره طبقه دوم به زیر پرت کرده بودند و در حال تیراندازی ، قصد فرار داشت . زنش می گفت :

" من از پشت شیشه نگاه می کردم . اولین تیر به پایش خورد ، دومی به کمرش و سومی به مغزش " . نتوانسته بود فرار کند . در جا کشته شد . پاسدارها به خانه شان ریختند . زن و كودك هشت ماهه اش را به زندان آوردند . زن اصرار شدیدی داشت که جسد شوهرش را ببیند ، شاید می خواست مطمئن

شود که فرزندش به راستی یتیم شده است . زن روحیه بسیار خوبی داشت .
 روحیه ای پرخاشگر . دایه جلیل به این مادر و فرزند خیلی می رسید . لطف
 و مهربانی دایه جلیل بطور خاصی شامل حال يك نفر دیگر هم میشد : ستاره .
 ستاره از کسانی بود که اطلاعات بسیاری داشت و رژیم هم از این امر با خبر
 بود . شکنجه گران بچه هائی را که اطلاعات زیادی داشتند به تخت می بستند
 و کابل را نه فقط به پاها ، به تمام سر و صورت و به بند بند بدنشان می کوفتند .
 خیلی از بچه ها در زیر شکنجه جان باختند . خیلی ها ناقص العضم و
 زمین گیر شدند . پوست صورت ستاره آویزان شده بود . هیچ کس نمیتوانست
 قیافه او را پیش از خوردن کابل به سر و صورتش ، حدس بزند . ستاره يك
 روز در میان بازجوئی می شد و هر بار وضع صورتش بدتر از پیش . دست هایش
 د و برابر شده بود . تمام بدنش باد کرده بود .

هر بار قبل از این که اسمش را برای بازجوئی بخوانند ، دایه جلیل به
 سلول می آمد و سر صحبت و نصیحت را باز می کرد . به ستاره می گفت :
 "خواهر ، سفارشتو کردم . تو هم يك کم همراهی کن . بعضی از این برادرها
 تعصبشون زیاده . حالیشون نیست . آخه دلم برای تو خواهر کبابه . صد بار
 نصیحتت کردم یه کم کوتاه بیا . خواهر جون یه کم من سفارش می کنم ، یه کم تو
 کوتاه بیا . یه رحیمی به خودت بکن ، اقلا . برو نترس ، نترس . امروز فکـر
 می کنم که نزنندت . خیلی سفارش کردم . با بازجوت حرفم شده . خُب ، البته
 اونم حق داره . میگه همه چیزو ما می دونیم بازم دختره انکار میکنه . خیال
 کرده ما رو خر گیر آورده"

هر بار که ستاره از بازجوئی بر می گشت باز هم سر و کله دایه جلیل
 پیدا می شد :

"بازم که کله شقی کردی ! بابا جون اقلا یه ذره به فکر خودت باش . اعتراف
 کن ، اعتراف کن . ولی خُب این بازجوت هم شاید زیادی کله شقه . حرف
 ما رو نمی خونه . بد جوری زدت . عیب نداره ، تموم میشه . بازجوئی کسه
 تموم بشه ، راحت میشی . صحبت می کنم که چند روزی بستریت کنن تا وضع سر
 و صورتت بهتر بشه"

و دور باطلی از حرف های تکراری قبل و بعد از بازجوئی .



يك روز ستاره از بازجوئی برگشت ولی دائی جلیل پیدایش نشد . ستاره در حالی که پوزخند می زد و سرتکان می داد به جای همیشگی اش نشست . طبق معمول ، همه سلول منتظر دائی جلیل بود . انگار چیزی گم شده بود : برای اولین بار دائی جلیل به زوی صحنه ظاهر نشده بود . ناگهان ، ستاره با صدای بلند ، بطوری که همه بشنوند ، گفت :

— منتظر دائی جلیل نباشین . امشب نیامد . شاید دیگه هیچ وقت در سلول ما ظاهر نشه .

در میان حیرت همگان ، ادامه داد :

— آخه دستش بدجوری رو شده . امشب همین طور که شلاق می خوردم و تقلا می کردم ، چشم بندم عقب رفت . اگه گفتین کی رو دیدم ؟ زد زیر خنده و گفت :

— دائی جلیل رو . دائی جلیل دهنش کف کرده بود . با خشم شلاق رو به سرو صورتتم می کوفت . بی اختیار گفتم : دائی جلیل سلام! یه لحظه دست دائی جلیل در هوا خشک شد . وبعد ، با خشمی حیوانی شلاق رو به سرو صورتتم و به تمامی بدنم کوبید .

نقش دائی جلیل در اتاق ما عوض شده بود . ماسک در صحنه از روی چهره اش فرو افتاده بود . دائی جلیل دیگر هرگز به اتاق ما قدم نگذاشت . در تمامی این مدت ، دائی جلیل ، ستاره را می زد و بعد او را دلداری می داد . من آرام گرفتم . يك اعتقاد در من محکم تر شده بود .

روایتِ رفته ها و مانده ها

سرگدشت ستاره ، سرگدشت غم انگیزی است . سرگدشت مرز طاقت هاست . سرگدشت به نیمه راه مانده هاست . پس از تحمل آن همه شکنجه ها ، پس از آن که شب های طولانی بسیار، تمامی تنش فرودگاه شلاق ها بود ، سرانجام يك شب ستاره به زمین فرو افتاد . به پایان رسید . پایان دردناکی که

ورود به دنیای دیگری را طلب می‌کرد: برای ماندن، دنیای دیگران را به اسارت کشاندن. ستاره دیگر ستاره نبود. توأب شده بود.



ستاره همچنان در اتاق ما زندگی می‌کرد. با این تفاوت که دیگر بشدت تنها بود. همه می‌دانستند که ستاره آنتن است. کسی با او جز به سردی سخن نمی‌گفت و این رنجش می‌داد.

يك شب به سراغش آمدند. گویا قرار بود که پاسداران را به خانه زن عمویش ببرد که مدتی او را پناه داده بود. ساعت ۷/۵ شب بود که پاسداران بدنبال ستاره آمدند. قریب يك ساعت و نیم بعد، زنی حدوداً ۴۵ ساله را بدرون اتاق ما هل دادند. ستاره دیگر به اتاق ما باز نگشت. زن بشدت مضطرب بود. به هنگام ورود با شگفتی در دیوار را نگاه می‌کرد. بچه‌ها سعی کردند به او نزدیک شوند. مقداری از شامی که برای میهمانان ناخوانده کنار می‌گذاشتیم، جلویش قرار دادند. با اکراه چند لقمه‌ای خورد. جایی برایش باز کردیم و خوابید.

فردا، صبح زود، زن را برای بازجویی بردند. وقتی که برگشت بشدت برافروخته بود. پایش بشدت آتش و لاش شده بود. از پمادی که در سلول داشتیم بر زخم‌هایش مالیدیم. از او خواستیم جریان را تعریف کند. او گفت: برادرزاده شوهرش را که طرفدار گروه‌ها بوده مدتی در خانه‌اش پناه داده است و الان از او می‌خواهند که اسم او را لو بدهد. و اضافه کرد: "سرم بره اسمشو نمی‌گم".

زن نمی‌دانست کسی که اسمش را لو نمی‌دهد، خود او را لو داده است. من نیز چیزی به او نگفتم. نمی‌خواستم دنیایش را فرو بریزم. بعدها، بارها و بارها او را به بازجویی بردند و تا روزی که از سلول ما رفت هیچ چیز نگفته بود. او فقط ده روز در سلول ما بود و بعد از این که رفت هرگز نه او را دیدم و نه چیزی از او شنیدم.



این زن تنها کسی نبود که، بی‌تعهد سیاسی مشخص، این چنین مقاومت

می‌کرد • زندان از این گونه زنان ، مملو بود • بیاد دارم هنگامی که بسسه دستشوئی می‌رفتم به زن سپیده موئی بر خوردم • به روی صندلی نشسته بود و از کف پاهایش بشدت خون می‌ریخت • بچه‌ها می‌گفتند که از او خواسته‌اند نام دوستان دخترش را - که دستگیر شده بود - ، بگویند • پس از مدت‌ها باز جوئی ، هیچ نگفته بود •

می‌گفتند در سلول بغلی ما نیز زنی هست که او را به همراه دخترش گرفته‌اند • دخترش اعلامیه به مستخدم بیمارستان داده بود • مستخدم را دستگیر کرده بودند و او دختر را لو داده بود • مادر که از خانواده مرفهی بود بشدت مقاومت کرده بود • از او نیز اسم دوستان دخترش را خواسته بودند • آنقدر به او کابل زده بودند که نسوج پاهایش از بین رفته بود • پاهایش عمل شده بود ، قسمتی از گوشت بدنش را به پاهایش پیوند زده بودند • با این همه ، او هیچ چیز نگفته بود • او را يك بار که به دستشوئی می‌رفتم ، دیدم • چهره دلنشینی داشت • دلنشین اما خسته • برای نشان دادن احساسم فقط سلام کردم و او نیز پاسخ داد • همین • به دخترش به خاطر همان يك اعلامیه ، پنج سال داده بودند • مادر این را می‌دانست و سعی می‌کرد که به سرنوشت دخترش خو کند •



راستی چه خوب است در این جا از لادن نیز حرفی بزنم • یادش همیشه جانم را می‌سوزاند • چهره اش همواره در ذهنم حضور دارد • برخوردش آن چنان گرم و صمیمانه بود که احساس می‌کردی سال‌هاست او را می‌شناسی و یسا گاهی اوقات شك می‌کردی که او ترا نشناسد • لادن یکی از ده‌ها دکتر یا پرستاری بود ، که به خاطر کمک به مبارزین در زندان بود • دکترها و پرستارهای بسیاری به خاطر معالجه یا پناه دادن به مبارزین مسلح و غیر مسلح در زندان بودند و اکثر آن‌ها در ایمان خود مقاوم و استوار • ییاد همه آن‌ها در ذهنم باقیست • لادن را بعنوان نمونه از این جهت انتخاب می‌کنم که بیش از همه به او نزدیک بودم • او ۲۵ سال بیشتر نداشت • با صورتی گرد و چشمانی سیاه • موهایش کوتاه بود • قد متوسطی داشت •

در برخورد اول ، جدی بنظر می‌رسید و حتی کمی خشک . اما هنگامی که شروع به صحبت می‌کرد ، مرتبا می‌خندید . و همراه هر کلمه ، گرمی منتقل می‌کرد و صمیمیت . خیلی خوب سخن می‌گفت و به مسائل سیاسی و وضعیت گروه های سیاسی بخوبی آشنائی داشت . امیدش به وحدت گروه ها بود و آرزویش ، فردای بهتر . بشدت از رژیم متنفر بود . برای مصاحبه ، شدید از فشار قرار داشت . و آنقدر مقاومت کرد که سرانجام اعداش کردند . روزی که از سلول برای تیر باران برده می‌شد به گرمی از همه خدا حافظی کرد . خود می‌دانست به کجا می‌رود ولی انگار به سفری کوتاه رهسپار است و به زودی بر می‌گردد . با خونسردی رفت و دیگر هم باز نگشت . پرستار دردهای ما را از ما ربودند . یادش ، مقاومت و ایمانش و ایثارش همیشه در خاطره من زنده است .

اگر چه ستاره تواب شد ، اگر چه از جمع ما خود را کنار کشید و به دشمنان ما پیوست ، چه باک ! گل های زیادی در سلول ما روئیدند . حتی امروز که با شما سخن می‌گویم ، می‌دانم ، می‌دانم که همچنان در حال رویش اند . ستاره ماند ، لادن رفت . پیرزنی سپید موی ، ریشه در خاک دواند ، سر به آسمان سائید و نام دوستان فرزندش را به زبان جاری نکرد .

روایتِ مرزهای جسم و آرزوی پرواز

زندان جمهوری اسلامی ، دنیای مخوفی است و مرگ هر لحظه در کمین . دهلیز انتخاب است و محک تجربه . در آنجا ، گاه برای نمردن باید مرگ را برگزید . و در این حال ، مرگ ، نه نشانه ضعف ، بل مظهر انتخاب آگاهانه است . اگر ماندن ، " نه ! " گفتن را به مخاطره می‌اندازد ، اگر ماندن تسو یعنی شکسته شدن ، اگر برای تو ، گور را بر خفت رجحان است ، زمانی فسرا می‌رسد که باید برای نمردن ، ساعت مرگ خود را انتخاب کنی . چرا که در نهایت مرز تحمل جسم ایستاده ای و باید بین خیانت و آرزوی پرواز ، یکی را برگزینی . هیچ کس نمی‌داند که در درون آن ها ، که در این لحظه مرگ را انتخاب می‌کنند ، چه می‌گذرد . نمی‌توان ایسن انتخاب را به محاکمه نشست چرا که این خود ، پرواز است . و از این رو ، اینان همچون قهرمانانند .

شکنجه در جمهوری اسلامی چیز است به نهایت وحشتناک . ابعاد شکنجه در زندان های اسلامی آن چنان گسترده و مخوف است که برای بعضی ها حتی تصور يك بار دیگر شکنجه شدن غیر ممکن است . در زندان فرار از ایمن چشم انداز وحشت است که باعث خودکشی های بسیار میشود . پیدا است که این خودکشی ها در نزد کسانیست که حتی يك لحظه حاضر به همکاری با رژیم نیستند و می بینند که دیگر قدرت تحمل شکنجه بیشتر را ندارند .

یکی از شب های بهار ۶۱ را بیاد دارم . زندان بسیار شلوغ بود . درهای تمام سلول هایی که به راهرو باز می شد ، باز بود . تعداد زندانیان به حدی زیاد شده بود که بچه ها نه تنها در بندها و سلول ها بلکه در راهروها هم کیپ تا کیپ خوابیده بودند . ساعت دقیقا يك و نیم صبح بود که من با شنیدن سرو صدای غیر عادی و پیچ پیچ پاسدارها با یکی از دختر های تواب ، از خواب بیدار شدم . بچه ها تك و توك بیدار شده بودند ، سرک می کشیدند تا از چند و چون قضایا سر در بیاورند . دختری را حلق آویز دیدم که دختری تواب زیر پاهای او را گرفته بود . راهرو از پاسدارها پر شده بود . به سرعت، جسد را لای پتو پیچیدند و بردند . جریان بعد ها روشن تر شد . در زندان همه چیز مثل برق می پیچد . علی رغم تلاش زندانبانان بندرت اتفاق می افتاد که بتوانند چیزی را از زندانیان پنهان کنند . جریان دختری که نیز خودکشی کرده بود به سرعت دهان به دهان گشت . قضیه از این قرار بود که دختر تواب هنگامی که نیمه شب برای رفتن به دستشویی بیدار شده بود ، در راهرو دختری را می بیند که خود را به سقف آویزان کرده بود . دختر تواب به فوریت زیر پاهایش را می گیرد که اگر هنوز زنده است ، نمیرد . تلاش او بی ثمر بود . دختری که خودکشی کرده بود بیشتر از ۱۸ سال نداشت . هوادار یکی از گروه ها بود که برای مصاحبه سخت تحت فشار قرار گرفته بود .

بچه ها تعریف می کردند که يك روز با صدای شکسته شدن شیشه در سالن شعبه [؟] همه از جا پریدند . پسری سرش را به شیشه در کوبیده و سپس گردنش را به تیزی شیشه شکسته کشیده بود .

در زندان شایع بود که (۰۰۰) یکی از بچه های با سابقه جنبش،

رگ دستش را زده، خورش را در شیشه کرده و گفته بود: "این هدیه منست به خمینی". از طرف من این شیشه را به خمینی بدهید که خون دوست دارد". او تمام اطلاعاتی را که از او داشتند، تکذیب کرده و خیلی زود اعدام شد. نکته ای که در همین رابطه به نظرم می آید اینست که همراه او یکی دیگر از بچه های با سابقه جنبش - که البته در مصاحبه هم شرکت کرده بود - نیز اعدام شد. خواهر او که تواب شده بود، در جوخه اعدام شرکت داشت و به این امر افتخار هم می کرد.

اما شاید تکان دهنده ترین خودکشی ها، مرگ دردناک پسر می بود که به سختی جان داد تا (۰۰۰) را حفظ کند. پدر و مادر این پسر، خانه خود را برای بزرگداشت یکی از گروه های سیاسی در اختیار آن گروه قرار داده و به این "جرم"، هر دو اعدام شده بودند. پسر را که از بچه های اصفهان بود دستگیر کرده و از او خواسته بودند به مصاحبه تن در دهد و از اعمال پدر و مادرش ابراز انزجار کند. پسر، شکنجه های شدیدی را متحمل شده و به هیچ وجه به مصاحبه تن نمی داد. می گفتند سرانجام یک روز می پذیرد که مصاحبه کند. از آن ها کاغذ و قلم می خواهد و یک سلول تنها برای تهیه متن مصاحبه. بازجویان و پاسداران قبول می کنند. می گفتند قبل از رفتن به سلول چند زیر پیراهن به روی هم می پوشد. آنجا، زیر پیراهن ها را پاره می کند و به هم گره می زند و خود را به میله های دریاچه سلولش آویزان می کند. فاصله میله های دریاچه با زمین کم بود و در نتیجه پاها ی او به روی زمین قرار می گرفت و مرگ غیر ممکن می شد. می گفتند او پاها ی خود را آنقدر به روی هوا نگاه داشته تا مرده است. مرگ او بدین نحو بی سابقه، تاثیر زیادی به روی آدم های زندان گذاشته بود. مرگ او حتی توابعین را نیز تکان داد.

روایت بازجویان و شکنجه گران

حکایت بازجویان و شکنجه گران جمهوری اسلامی هم حکایت غریبی است. شخصیت اجتماعی و اخلاقی این ها به راستی ملغمه ای است از عقده های روانی، سببیت ها، عقب ماندگی ها و تحجر فکری. اگر روزی بتوان این ها

را از جنبه روانی مورد بررسی های روانشناسی و روانکاوی قرار داد ، شاید بتوان به نتایج شگفت انگیزی رسید و دریافت که به راستی چه عواملی این ها را این چنین از خوی آدمیان بدور کرده است . این ها متعلق به لایه های لومپن و سنتی جامعه اند و در تصور ناپذیرترین حدی ، خصلت ضد اجتماعی دارند . گاه انسان باور می کند که ذات این ها با سنگدلی و شقاوت سرشته شده است . کینه و عداوتشان به هر نوع تفکر و اندیشه ، چنین بساوری را در ذهن هر کسی می تواند تقویت کند . یکی از برجسته ترین زمینه های شخصیتی این ها ، عقده جنسی مفرطشان است که در همان برخورد اول به روشنی توی چشم می زند . این ها که اصلا به زن بعنوان وسیله اطفاء شهوت می نگرند ؛ این حالت ، در برخورد با زنان و دختران زندانی مضاعف می گردد . چرا که این زنان و دختران مضافا اسراء حربی اند و چه چیزی مناسب تر از این برای توجیه شرعی عقده های جنسی شان . تاریخ بازجوئی از زنان و دختران زندانی ، همچنین تاریخ تجاوز به عنف است . من فقط نظاره گر گوشه ای از این تاریخ مملو از رنج و شقاوت بوده ام . شاید روزی آن چنان پرده ها فروافتد که ابعاد این توحش ، بیش از این ها انسان ها را بلرزاند و خاطره اش نسل ها را عذاب دهد .

وقتی که نمایندگان بعنوان بازدید به زندان آمدند ، دختر لاغر اندامی در حالی که بشدت مرتعش بود و چهره تکیده اش مملو از درد ، بلند شد و گفت که : "در کمیته مشترک ، سر بازجو به او تجاوز کرده است . او حتی اسم های مستعار پاسدارانی را که در این امر مشارکت داشتند ، اعلام کرد . نماینده ای از او پرسید :

— مطمئنی که راست می گوئی ؟

دختر در حالی که تمام بدنش می لرزید و می گریست ، جواب داد :

— فکر نمی کنم که چیز افتخار آمیزی باشه که یه انسان جلوسد نفسر بگه که به من تجاوز شده . اگر چه برام مهم نیس که شما بدونین یا نه . به هیچ عنوان هم فکر نمی کنم که کاری بتونین یا بخواهین انجام بدین . اینو فقط برای رسوائی کسانی میگم که شرافتشونو فروختن و عنوان میکنن که رفتار بازجوها و پاسدارها با ما اسلامیه . فقط می خواستم که حقیقت را گفته باشم ."

هنوز اولی نشستہ بود کہ زنی از جا بلند شد . او کہ عروس یکی از آدم های قدیمی جنبش است، گفت :

— بازجو هنگام بازجویی ، با این کہ حاملہ بودم و شکمم بزرگ بود ، لباس های زیرم را در آورد . آقای نمایندگان اینست معنای اسلام شما کہ از مسادران آبتن هم شرم نمی کنید . آری رفتار برادرها واقعا اسلامی است ! راستی تا یادم نرفته این را ہم بگویم کہ هادی غفاری ، در زندان بہ شهوت پرستی و تجاوز و زناالت شہرہ بود . بیاد دارم، يك بار با حالتی رذیلانہ سردختری را نوازش می کرد و می گفت :

— نه، اصلا بہ تو نمیاد کہ منافق باشی !

او کہ برق شهوت بہ چشمانش دویدہ بود ، ادامہ داد :

— نه، دختر بہ این خوبی ، غیر ممکنہ .

او می دانست کہ این دختر بہ خاطر آن کہ چیزی از او لو نرفته ، قادر بہ عکس العمل نیست و رذیلانہ از این ضعف او برای اطفاء شهوات حیوانی اش استفادہ می کرد .

با بیان دو نکتہ این بخش را می بندم . بازجویان اگر متوجہ می شدند زنی حاملہ است، سعی می کردند او را آن چنان بزنند کہ بچہ اش سقط شود . موارد زیادی از سقط جنین در زندان وجود داشت . اعدام زنان حاملہ نیز رسم بود . تنها پس از تبلیغات شدیدی کہ علیہ اعدام زنان حاملہ در دنیا شد ، اعدام این زنان را بہ بعد از وضع حمل ، موکول می کردند .

و نکتہ دوم، کہ شاید جایش اینجا نباشد ، اما جای دکتر شیخ الاسلام زادہ کجاست جز در ردیف بازجویان و تجاوزگران بہ عنف ؟ شیخ الاسلام زادہ ہمپالگی جدید رژیم، دشمنی غریبی با انقلابیون دارد و این ، تعجب آور نیست . شیخ الاسلام زادہ امپولی اختراع کردہ کہ اثر سیانور را خنثی کند . دیگر چه می توان گفت جز این کہ رژیمی کہ بقولی ۵۰۰ زندان در اطراف و اکناف کشور دارد چه بسیار چیزها هنوز بازگو نشده و شاید ہم ہرگز بازگو نشود کہ بر پاک ترین فرزندان این مرز و بوم چه ہا کہ نرفته است . و چه چیز این پردہ ہا را خواہد درید جز فردائی دور یا نزدیک و بہ جز سرنگونی رژیم جمہوری اسلامی .

روایتِ اهلِ تزویر

بیاد دارم روزی هادی خامنه ای و دعائی به همراه یک نفر دیگر از نمایندگان مجلس ملایان - که او را نمی‌شناختم و خودش را نیز معرفی نکرد - برای بازدید به زندان آمدند . بچه‌ها را در حسینیه جمع کرده بودند . دعائی پرسید :

- کسانی که غیر از تعزیر کتک خورده‌اند ، بگویند .
هیچ کس منظور او را نفهمید و گویا خودش نیز متوجه نامفهوم بودن جمله‌اش شد چون بلافاصله توضیح داد :
- شلاق جزء تعزیر است . آیا غیر از شلاق کسی به شما لگدی ، مشتی ، چیزی زده یا نه ؟

سؤال دیگر او چنین بود : " چه کسانی نقص عضو دارند ؟ "
عده‌ای اسم خود را نوشتند و دادند . دختری بود که توسط کمیته پل رومی دستگیر شده بود . اسمش توسط یکی از هم‌بند هایش داده شده بود . او خود اعتقادی به این حرف‌ها نداشت . وقتی دعائی اسم او را خواند و از او پرسید که نقص عضو دارد یا نه ، او با بی‌اعتنائی پاسخ داد :
- نه .

دعائی گفت :

- جورابت را در بیاور .

او با طمانینه این کار را کرد . وضع پاهایش بقدری دلخراش بود که نمایندگان بی‌اختیار سرشان را برگرداندند . آن‌ها قول رسیدگی دادند . این دختر یکماه و نیم بعد اعدام شد . با زخم پاهایش اعدام شد . نمایندگان رفتند بودند رسیدگی کنند تا زخمش را درمانی باشند . و این چنین است رژیم که ادعا بر عرضه کردن " انسانیته نوین " به جهانیان دارد و این چنین است مهره‌های رنگارنگ رژیم که حسب‌المورد ، نقش‌های متفاوتی را بر عهده می‌گیرند ولی جملگی در زیر نقاب مقدس نمای خویش ، چهره مخوف‌ترین درندگان و آدم‌مخواران را مخفی می‌کنند .



روایت پرواز

شاید برای عاشقان زندگی چیزی دردناک تر از مرگ وجود نداشته باشد .
شاید هیچ بیان و قلمی نتواند دقایعی را تصویر کند که می دانی قلب پسر
آرزویت لحظاتی دیگر از کار خواهد ایستاد . هیچ کس نمی داند که آدمی در آن
دقایق به چه می اندیشد . من اما به چشم خویش چه بسیاران را دیدم که بسا
لبخند مرگ را پذیرا شدند . من به چشم خود دیدم آرزو باختگانی را که
در آرزوی به ثمر رسیدن آرزوهای دیگر ، سرفرازانه به میدان تیر ، روان شدند
و چه داشتم نثار کنم جز قطره اشکی که هر بار نثار کردم . و کجا دفن کنم این
خاطرات را جز در دلم که با یاد آنان می تپد .

آه ! از که سخن می گویم

آنان به چرا مرگ خویش آگاهانند .

من در چهره اینان ، به ایمان آدمی که در نهانگاه جان ریشه دارد ، ایمان
آوردم . من در وجود اینان ، توانائی انسان را باور کردم . و مرگ را در مقابل
استواری شان ، حقیر تر از هر حقیری یافتم . اینان زیبائی استواری و حقارت
مرگ را در کنار هم مجسم کردند و از اینروست که مرگشان ، تا قلبی در جهان
می تپد ، سرودی است و پروازی .

این ایستاده مردگان و این به چرا مرگ خویش آگاهان ، چه بسیار بودند .
و من فقط گروهی از ایشان را سعادت دیدار یافتم . مستی از خروار .
نمونه هایی اندک و انگشت شمار . اما ، عظمت بزرگواران در اندک نیست
دیدنی است .

فرزانه یکی از این ایستاده مردگان و به چرا مرگ خویش آگاهان بود . او
از بچه های مذهبی زندان بود و شوهرش نیز اعدام شده بود . هر شب بسا
آب سرد غسل می کرد و منتظر می خوابید . هشت ماه تمام چنین کرد و سرانجام ،
در دوم بهمن ۶۱ ، انتظارش به پایان رسید .

سهیلا از بچه های غیر مذهبی بند بود . او در باصطلاح دادگاه از
ایمانش سر سخنان دفاع کرد و به اعدام محکوم شد . بعد از " دادگاه " ، نظرش
در مورد سازمانی که هوادارش بود ، تغییر یافت . به او قول داده بودند

اگر از سازمانی که با آن همکاری می‌کرد ابراز انزجار کند ، اعدام نخواهد شد .
او با این که بر بسیاری از نظرات و عملکرد های سازمان خود انتقاد داشت ولی
از آنجا که فکر می‌کرد با این کار در نهایت به جنبش و مبارزه خیانت و به رژیم
خدمت می‌کند ، سرخوردگی از سازمان متبوعش را برای خود نگه داشت . و
اعدام شد .

ناهید دکتر داروساز بود . اندام بسیار لاغری داشت . هیچ وقت بدون
خنده دیده نشده بود . کشیده و موهای مشکی داشت . حدوداً بیست
و هشت ساله بود . پاهایش را عمل کرده بودند . نمی‌توانست راه بیست
و پاهایش را به زمین بگذارد . با این همه ، خنده از لبانش دور نمی‌شد . موقع
دستگیری ، آدرس خانه ای را که سی نفر از مبارزین در آن به سر می‌بردند ،
خورده بود . هیچ يك از بازجوها متوجه نشده بودند که او چنین آدرسی
داشته است . تنها موقعی رژیم متوجه این امر می‌گردد که یکی از سی نفری که
در آن خانه بسر می‌برد ، دستگیر می‌شود و ناهید را لو می‌دهد . او اعتراف
می‌کند که ناهید آدرس این خانه را داشته و کتمان کرده است . ناهید محکوم
به اعدام شد . هنگامی که بسوی مرگ می‌رفت ، بسیار خونسرد بود . حتی
در حدود روبرو شدن با يك ناشناخته ، اضطراب نداشت . آخرین جمله ای
که گفت هرگز فراموش نمی‌کنم : " می‌دونم به خاطر چی اعدام میشم . امیدوارم
همه کسانی که اینجا هستن نیز برایشان روشن باشد که بدنبال چی می‌گردن ،"
فرشته نیز یکی دیگر از بچه هائی بود که بسیار استوار و سرفراز ، بسوی
محل تیرباران ، روان شد .

مریم به همراه فرشته و ناهید ، اعدام شده بود . من به شخصه مریم
را ندیده ام . او دختری از نمایندگان مجلس اسلامی بود . او و خواهرش
طاهره برای مصاحبه بشدت تحت فشار بودند . هر دو بخوبی مقابله
کرده بودند . مریم با فرشته و ناهید ، پرواز کرد . از سرنوشت طاهره ،
اطلاعی ندارم .

روایت مسلخ آذمخواران

دلم می‌خواهد این نوشته را با ترسیمی کوتاه از يك کشتارگاه ، به پایان

ببرم . از مسلخ بهترین فرزندان این سرزمین . مسلخی که در آن نه به يك باره بلکه ذره ذره می‌گشند تا وادارت کنند دیگران را به کشتارگاه بکشی . این مسلخ را بند ۲۰۹ می‌گویند . شاید تنها سال های بعد ، هنگامی که بساط اهریمنی رژیم جمهوری اسلامی بر چیده شود ، بتوان تعداد واقعی قربانیان این بند را بر شمرد و دانست که چه تعداد خونشان بر کاشی های تفرین شده سلول های این بند ، جاری شده است . امروز فقط می‌توان اتفاق هایش را شماره کرد و تذکرات به برادران بازجو و پاسدار را بر روی دیوارش خواند .

این بند ، شش اتاق دارد . چهار تای شان تا نیمه کاشی و دو تای دیگر ، تا سقف کاشی شده است . این اتاق ها مخصوص شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه هایند . هیچ موردی نیست که خون قربانی ، کاشی ها را رنگین نکند . این بند در زیر زمین واقع است . روی در ورودی بنده تا بلوئی مقوایی به چشم می‌خورد که بر آن ، با خط درشت ، موارد زیر بر برادران بازجو تذکر داده شده است :

۱- برادران بازجو پس از استفاده از وسایل تعزیر ، وسایل را سر جای خود قرار دهند .

۲- برادران موظفند پس از بازجویی ، محل را در صورت کثیف شدن ، تمییز نمایند .

۳- استفاده از نمک برای ضد عفونی محل ، ضروری است .

روایتِ پایان

و این کوتاه نیز بعنوان روایتِ پایان — که روایتِ پایان منسبت در زندان های رژیم اسلامی . از اقامت خونین يك ساله ، بسیار زود به زندانسی فراخ تریازگشتم . و در اینجا نیز دیدم مردان و زنانی را که همراه در راهند . در اینجا نیز دیدم که مقاومت مقهور شقاوت نگردیده است . و ایمان آوردم که پایان هرگز فرا نخواهد رسید ، مگر با آغاز يك روزگار نو .

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی يك ادعا و نکاتی پیرامون ساخت و ترکیب درونی شورا

در شماره های پیشین ، پیرامون بررسی "مسئله آلترناتیو" به ذکر نکاتی پیرامون موضوع مباحثی تحقیق دموکراسی بورژوازی در ایران پرداخته و اساسی ترین ادعای "شورای ملی مقاومت" را به نقد کشیدیم . در مباحث مربوطه به امکانات حربه بورژوازی و بورژوازی ایستادگی در تحقیق دموکراسی ، گفتیم :

"... ادعای شورای ملی مقاومت و دیگر بدیل های حربه بورژوازی و بورژوازی را در مورد ایجاد يك جامعه دموکراتیک در ایران مورد تردید قرار می دهیم و در مقاله ، کوشش خواهیم کرد تا اشاره به پیکره سیاسی این "شورا" ، بنا توضیح جسدهائی از سرچورد غیر دموکراتیک آنان در مقطع فعلی ، ادعای غیر واقعی آنان را از نظر سیاسی سیر بنمایش بگذاریم" (اندیشه رهائی ، شماره ۲ ، صفحه ۱۲۴)

در ادامه مباحث دو شماره پیشین "اندیشه رهائی" و با بررسی توان مشخص شورای ملی مقاومت ، ادعای این شورا از زاویه دیگری ، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد . لازم به تذکر است که در تهیه بحثی از مقاله ، این شماره (بحث "شورا از نظر اسلام" ، از یادداشت های چاپ نشده یکی از رفقای چپ نیز بهره گرفته ایم .

اولین حکم خود را از مهمترین آن شروع می کنیم : از غیر دموکراتیک ترین آن ، از تعیین "دولت" - هر چند موقت - قبل از انقلاب و تعیین آلترناتیو سیاسی جامعه ، قبل از آن که جامعه خود آلترناتیو خویش را ارائه داده باشند ما در بخش اول این مقاله در شماره اول "اندیشه رهائی" به تفصیل به بررسی مسئله آلترناتیو پرداخته و نشان داده ایم که چگونه شورای ملی مقاومت ، صرفاً یکی از این "آلترناتیوها"ی ادعایی است . صرف نظر از آن که ائتلاف آن روزی مجاهدین ، بنی صدر ، حزب دموکرات و غیره خود را آلترناتیو حکومتی می دانستند یا نمی دانستند ، صرف نظر از آن که نام دولت موقت بخود می دادند یا نمی دادند ، به هر حال یکی از آلترناتیوهای قدرت سیاسی بوده اند . یکی از پتانسیل های موجود در مقابل خمینی بشمار می رفتند و هنوز نیز با ضریب احتمالاتی کمتر ، جزء این آلترناتیوها هستند . اما همین که يك نیروی سیاسی - آن هم در جامعه ای که پشت پلاریزه است - با نیروهای سیاسی متعدد (هر چند جز حزب دموکرات و مجاهدین ، باقی نیروهای درون شورا را نمی توان جدی تر از يك دکور تلقی کرد) - را سا و قبل از آن که جامعه خود مسیر آلترناتیو خود را تعیین کند ، مسیر و آلترناتیو را تا حد تشکیل دولت موقت انتخاب می کنند ، اولین گام را در راه نقض دموکراسی

برداشته اند . این که جامعه ، از طریق کدام ارگان اجتماعی خاص خسود ، این مسئولیت را به آقایان داده است ، روشن نیست . این که :

” این دولت مشروعیت خود را تماما از مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی کسب می کند ” . (فصل اول برنامه شورای ملی مقاومت - تاکید ها از ماست) .

نیز به تنهایی ، به اثبات این مسئله که شورای ملی مقاومت نماینده مردم ایران است ، کمکی نمی کند . این که دولت موقت ، خود را موقت می داند ، این که قول مجلس موسسان می دهد ، این که برای برقراری انتخابات آزاد حاضر به در نظر گرفتن ” هر گونه نظارت و تضمین لازم ” نیز می باشد ، هیچ يك از اهمیت این مسئله نمی گاهد که ” دولت ” خود را قیم مردم و قیم ” انقلاب ” دانسته است و از هم اکنون - که هنوز سیر تطور بسیاری از رویدادها ناروشن است - ” مشروعیت ” آن را ناشی از ” مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن ” می داند . مشروعیتی که معلوم نیست کی و چگونه به قیماں جدید مردم تفویض شده است . این که عده زیادی از ” مجاهدین ” و ” مبارزین ” میهن ، در جریان يك مبارزه کشته شوند ، به تنهایی نمی تواند به دولت موقت ” مشروعیت بخشند . این که سازمان مجاهدین خلق زمانی بزرگترین سازمان سیاسی ایران بود ، این که حزب دموکرات کردستان ، یکی از د و سازمان بزرگ جنبش ملی کردستان است ، نیز به هیچ عنوان به دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ، مشروعیت نمی بخشند . آن هم مشروعیت از جانب مردم ایران .

اما قبل از این که این بخش را تمام کنیم ، چند توضیح دیگر نیگز

ضروری است :

الف - لفظ ” مشروعیت ” که ترجمه فارسی Legitimacy است (گاه قانونی نیز ترجمه می شود و در فرهنگ اسلامی مفهوم آن ” شرعی بودن ” است) ، در ادبیات سیاسی سازمان مجاهدین و از آنجا شورای ملی مقاومت به معنای مخصوصی بکار برده می شود . از يك سو تعیین کننده این مشروعیت ، منافع سازمانی مجاهدین است ، از سوی دیگر ” توده ” هائیند . حکومت جمهوری

اسلامی تا ۳۰ خرداد کم یا بیش "مشروع" بوده است، چون از يك سو محاسبات مجاهدین اجازه نمی‌داد که رژیم خمینی را يك رژیم ضد انقلابی و یا ارتجاعی بدانند، و از سوی دیگر توده‌های مردم پشت سر رژیم بودند. بنظر ما چنین محاسباتی هر دو پراگماتیستی و فاقد يك تحلیل اصولی از شرایط است. به اعتبار تلقی مجاهدین از "مسئله مشروعیت" می‌توان بسیاری از "دولت"ها را مشروع دانست و بسیاری از مبارزات علیه این دولت‌ها را "نامشروع". "مشروعیت" بنظر ما نه يك لفظ مجرد، بلکه لفظی است سیاسی و دارای بار تاریخی مشخص، و تنها به این اعتبار می‌توان از چنین لفظی در تحلیل‌ها استفاده کرد. به عبارت دیگر، بنظر ما دولت جمهوری اسلامی، حتی "اگر" "نود و هشت درصد" مردم متوهم و منجمله خیال هواداران سازمان مجاهدین خلق را در پشت سر خود داشت، دولتی نبود فاقد "مشروعیت" سیاسی و تاریخی، دولتی بود ارتجاعی، و این را نه امروز بلکه پنج سال پیش از این گفته ایم.

ب- انتساب "مشروعیت" دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی به "مقاومت عادلانه مردم ایران" **طبیعتا و منطقا** این نتیجه را با خود به همراه دارد که مخالفین فعلی و یا آتی این دولت - صرفنظر از ماهیت شان - علیه "مقاومت عادلانه مردم ایران" موضع‌گیری کرده و خواهند کرد. و این اگر خط و نشان کشیدن برای نیروها نباشد، مقدمه‌ای برای ضد انقلابی خواندن و سرکوب آنان، در فردای بازگشت احتمالی "دولت موقت" به ایران است.

در دومین حکم خود به "اسلامی" بودن "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی"، استناد می‌کنیم:

با این توضیح هنگامی که از اصرار سازمان مجاهدین خلق و برخی از مؤلفین آن در راه استقرار يك دولت دموکراتیک اسلامی صحبت می‌کنیم، بر این امر واقف هستیم، که این نهایت آرزو، امکان و توانائی انطباق با يك شرایط مشخص، حتی در شرایط ویژه‌ای، با يك حکومت لائیک را نیز دارد.

الف - تاریخچه پیدایش دموکراسی به مفهوم مدرن کلمه عجین با مبارزه علیه دین است. دموکراسی در ادبیات سیاسی انقلاب کبیر فرانسه به مثابه مهمترین انقلاب بورژوازی جهان نه تنها به مفهوم حکومت مردم بر مردم بکار

گرفته شده است ، بلکه علاوه بر آن ، به مفهوم حکومت غیر مذهبی و در تعارض با حاکمیت دین نیز تعریف شده است . شعارهایی نظیر تفکیک دین از دولت و عدم دخالت کلیسا در دولت ، قبل از آن که يك شعار کمونیستی و کارگری باشد ، شعاری بورژوازی بوده است . این که برخی تحولات تا اواخر قرن ۱۷، حتی غالباً (عموماً) رنگ مذهبی بخود می‌گرفت و بنام کلیسا علیه کلیسا اقدام می‌شد و یا حتی مذاهب اصلاح طلب ، از دامان کلیسای کاتولیک سر بیرون می‌آورد ، به هیچ عنوان از اهمیت این مسئله نمی‌گاهد که مبارزه علیه سلطنت مطلقه در روند خود ، مبارزه علیه کلیسا و برای جدائی دین از دولت را نیز دربرداشته است . این شعار ، این جدائی که کم و بیش در کشورهای پیشرفته حاصل شده است ، نه متعلق به بورژوازی و یا اروپائیان ، بلکه محصول مبارزات طولانی بشریت ستم‌دیده است . رنسانس ، انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی ، شرایط این جدائی را ابتدا در اروپای پیشرفته و سپس در سطح جهان بوجود آورده اند . از این نظر تخطی از این دست‌آورد بشری نه تنها يك حرکت ارتجاعی است ، بلکه اساسی ترین درس این جنبش‌ها ، مهمترین وجه تحقق دموکراسی را نادیده می‌گیرد ، هر ادعائی مبنی بر دموکراتیک بودن نیروئی که به نحوی از انحاء یا مستقیماً شعار جدائی دین از دولت را ندهد و یا خواهان ترکیب دین و دولت باشد را به زیر سؤال می‌برد (۱) .

ب — نکته دیگری که دلالت بر ضد دموکراتیک بودن " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " می‌کند ، مسئله قضا در اسلام و سکوت سؤال برانگیز شورا در این مورد است . درست است که " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " بر موقت بودن خود ، تاکید و مدت آن را از قبل شش ماه تعیین می‌کند ، اما دولت " موقت اسلامی " ، که کوشش طبیعی مجاهدین و برخی از مؤلفین اسلامی آن را بدنیال خواهد داشت (چرا که امروز که در دولت نیستند و بر ماهیت اسلامی دولت تکیه می‌کنند ، فردا که در راس دولت باشند آیا از اهرم امکانات دولتی برای ابدی کردن آن سود نخواهند جست؟) ، در این مدت شش ماه احتیاج به استفاده از حقوق قضائی دارند . سه سند یاد شده شورا در این مورد سکوت می‌کند . آیا حداقل در این فاصله ، دولت

موقت اسلامی "مجبور" به استفاده از قوانین تصویبی جمهوری اسلامی (از جمله لایحه قصاص) نخواهد بود؟ آیا يك دولت (ولو موقت) اسلامی می‌تواند از قوانین اسلامی که بدنبال "جنبش اسلامی کردن قوانین" در رژیم خمینی بوجود آمده‌اند، چشم‌پوشی کنند؟ بهر حال مجاهدین و شورای ملی مقاومت ممکنست در باره این سکوت توجیهاتی داشته باشند. ولی آیا می‌توانند در باره غیر اسلامی بودن لایحه قصاص و دیگر اصول قضائی اسلام نیز استدلالاتی ارائه دهند؟ واقعیت این است که لایحه قصاص و اساساً قضا اسلامی، نه حاصل فعالیت مغزی عده‌ای متحجر و آخوند مستبد است بلکه ریشه در اسلام، ریشه در قرآن دارد و مشروعیت خود را از صدر اسلام کسب کرده است.

ج - این را نیز بگوئیم که مراجعه به برنامه و دیگر اسناد شورا نشان می‌دهد "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی"، به معنای اخص کلمه يك دولت مذهبی نیست. بلکه گرایش‌ات ایدئولوژیک مذهبی و ملاحظات خاص سیاسی بانیان اولیه شورا (مجاهدین و بنی‌صدر) را واداشت که در هنگام تشکیل "دولت موقت"، پسوند اسلامی را نیز بدان بیافزایند. امری که مسـئـورد مخالفت نیروهای درون شورا در آن مقطع و نیروهائی که پس از آن بسـدـان پیوستند، قرار نگرفت.

اگر تصور محاسبات "داخلی و بین‌المللی"، و "تاکتیکی" مجاهدین - بنی‌صدر با توجه به بافت مذهبی، طبقاتی و سیاسی آنان برای انتخاب چنین پسوندی در حکومت مورد نظرشان، امرچندان غیر قابل فهمی نباشد، تصور ملاحظات اپورتونیستی و ایضا تاکتیکی فرصت‌طلبان حرفه‌ای و چپ‌نما که وزارت و وکالت را در چند قدمی خود می‌دیدند، چندان آوار است.

"محاسبات بین‌المللی" عمدتاً برای بی‌خطر جلوه دادن "آلترناتیو جدید"، در مقابل قدرتمداران جهانی و "محاسبات داخلی" عمدتاً بر پایه استفاده از اختلافات درونی "مراجع‌عظام" و همچنین استفاده از آنچیزست که اینان خود "شور مذهبی مردم" می‌نامندش. از آنجـا که به جنبه‌هائی از "محاسبات" داخلی و بین‌المللی در "رهائی" مکرراً پرداخته شده است و در "اندیشه‌رهائی" شماره ۱ نیز - هنگام بررسی

مسئله آلترناتیو - اشاراتی داشته ایم، از تکرار مجدد آنها در اینجسجا خودداری کرده و صرفاً به توضیح جنبه های غیر واقعی و غیر دموکراتیک آن می پردازیم:

برخورد تاکتیکی آنان در این مورد یاد آور برخورد های " تاکتیکی " حزب توده است . همان قضیه هدف وسیله را توجیه می کند معروف است که بسا تقیه مذهبی و با شوری های شبه مائوئیستی چپ نما ، رنگ آمیزی شده و نام " تاکتیک " و " حرکت از واقعیت " را بخود داده است .

مردم علیه نماینده خدا بروی زمین می شورند ، و قیامان که یا باور و بافت ذهنی شان مذهبی است و یا فعلاً بین " اسلام " و " سوسیالیسم دموکراسی " مورد نظرشان اختلافی نمی بینند (چون بوی قدرت می آید) ، در نمی یابند که این حرکت که در تعارض علیه يك حکومت مذهبی ، علیه قوانین و عملکرد آن حکومت و علیه شخصی است که زمانی محبوب ترین آیت الله تاریخ ایران بوده است . تعارضی که نه می تواند و نه واقعاً از زاویه مذهبی انجام می گیرد . تعرضی است که در درون خود ، هر چند نا خود آگاه ، هسته های تعارض با مذهب - این مانع عظیم برای از بین بردن جنهل و عقب ماندگی - را با خود دارد . گذشته از این ، هر نیروئی که خود را يك نیروی آگاه بداند ، هنگام طرح شعارهایی که بیان خواست عمومی و دموکراتیک مردم است ، همیشه راستای فرهنگی و وجه آموزشی شعار دموکراتیک را نیز مد نظر دارد . شعار دولت اسلامی نه شعار امروز مردم ایران است ، نه حتی شعار جنبش مردم در جریان انقلاب بود ، و نه اکنون در راستای تعمیق آگاهی فرهنگی است که مردم از عینیت شرایط زندگی و اوضاع جامعه خود و تضاد منافع و حقوق خود با حاکمیت دولت اسلامی بدست آورده اند . بلکه بر عکس ، ارائه چنین شعاری چه از نظر دفاع از يك خواست عمومی و دموکراتیک مردم و چه از نظر توجه به راستای رشد فرهنگی ، علیه منافع مردم و علیه رشد فرهنگی جامعه است . اما اگر چنین برداشتی مضحك باشد برداشت تاکتیکی از آن ، مضحك تر است : اضافه کردن پسوند " اسلامی " ، بعنوان " تاکتیک " و مانور در قبال رژیم خمینی . " مانور " و " تاکتیک " ، آن هم برای رمالان و جن گیران حوزه علمیه قم و آیات عظام که هر يك به تنهایی به صد شیطان آموزش می دهند .

آیا برآستی با آن همه تجربه و خباثت و سالیان سال مکر و حيله مذهبی کسه در آن ها سراغ داریم، می توان با اضافه کردن يك پسوندد ، يك آيه ، واقعا آن ها را گيج ، خنثی و یا حتی جذب کرد!؟ آیا واقعا نیروهای بین المللی با آن همه تجربه و ارتباط در عالم روحانیت و سیاست با چنین " تاکتیک " هائی آچمز خواهند شد و تضمین های لازم را خواهند داد یا آن که در ته دل خود به ریش و سبیل همه خواهند خندید؟ اما این را قیمان در نمی یابند ، قیمان ما عادت دارند که تصویر خود از جهان را به تصویر مردم از جهان تبدیل کنند ، کسانی که در پی تعمیم داده های خود به دیگرانند ، این را در نمی یابند و به ناچار " آر - آر " خود را یا حتی حقیر تر از آن ، " تاکتیک " ها و " محاسبات " خویش را جهان شمول می نمایند .

این که مجاهدین و یا بنی صدر مرحوم ، و یا حتی جمعیت اقامه در باره " اسلام " و " جامعه اسلامی ایران " و " جنبش نوین مذهبی " چه می اندیشند ، و این که این " اندیشه " منطبق بر بافت عقیدتی شان هست یا نیست ، امری است که به خودی خود نمی توان بر آن ایراد گرفت . اینان آزادند ، هر آنچه را که می پندارند ، بیان کرده و در راه آن مبارزه کنند تا اینجا نه بر آنان ، و نه بر کسانی که " دیگر " می اندیشند ، حرجی نیست و نمی توان از این زاویه - که چرا اسلامی هستند - آنان را مورد انتقاد قرار داد . آنچه را که می توان و باید مورد انتقاد قرار داد ، نه اسلامی بودن آنان است بلکه از يك سو ، تطابق و یکسانی اسلام - و حتی " اسلام " آنان - با جاهلیت و عقب ماندگی است و از سوی دیگر ، کوشش سیستماتیک آنان برای تطبیق آن به يك سیستم حکومتی - کوششی که در " پیشرفته ترین " نوع آن یعنی " اسلام شورائی " مجاهدین و " پدر طالقانی " بچشم می خورد . با آن که زاویه انتقاد از " اسلام شورائی " را الزاما زاویه انتقاد از " دولست اسلامی " پیشنهادی این شورا نمی دانیم ، مع هذا حتی برای این که پیوچ بودن ادعاهای " جنبش نوین مذهبی " روشن تر گردد و کندی لبه ایمن شمیر تبلیغاتی نشان داده شود ، بد نیست در حد يك مقدمه و بعنوان يك پیرانتز به توصیف شورا از نظر اسلام بپردازیم ، و ببینیم که " ایدئولوژی رهائی بخش اسلام " تا چه اندازه اسارت بخش است .

شورا از نظر اسلام

اسلام با پیدایش در گهواره جاهلیت و به اعتبار آن که خود را آخرین و کامل ترین دین جهانی می داند ، یکی از موانع رشد در جوامع اسلامی است . دلایل این که جوامع اسلامی امروزی از جمله عقب مانده ترین جوامع بشری اند را می توان علاوه بر مسائل مختلف اجتماعی و اقتصادی ایسن جوامع در فرهنگ اسلامی دانست . از این جهت می توان اسلام را به اعتبار " کامل ترین ادیان " ، امروز بعنوان تحول نایافته ترین آن نیز خواند . این را که اسلام مانند هر دین دیگر با دموکراسی در تناقض است ، نه تنها می توان در عملکرد حکومت های اسلامی مشاهده کرد (هر چند بیلان جنایات هر يك به خودی خود دلیل کافی برای متناقض خواندن اسلام و دموکراسی است) ، بلکه اسلام در تئوری نیز مدافع استبداد است . شاید هیچ چیز گویا تر از نام ایسن دین - اسلام - بیانگر ضد دموکراتیک بودن آن نباشد . اسلام به معنای تسلیم و بندگی است ، اسلام برای انسان هیچ وظیفه ای جز عبادت و بندگی نمی شناسد (۲) .

در نزد مسلمین و " پیروان شریعت جاوید الهی " ، علی القاعده هیچ رهنمودی و هیچ کتابی ، جامع تر از قرآن نیست . در نزد اینان ، قرآن ، آخرین کتاب نازل شده الهی ، کتابی است که خداوند از طریق وحی بسسه آخرین پیامبر خود ، محمد نازل کرده است . این کتاب تمامی دستورات و مفاهیم سیاسی و اجتماعی را در بر دارد . قرآن آخرین کتاب خداوند و آخرین شاهکار اوست .

این شاهکار که برای هر ردی ، درمانی و برای هر مسئله ای توضیحی دارد ، از هزار و چهارصد سال پیش برای مفاهیم مدرنی که امروزه - بر اثر رشد صنعت ، علم و مبارزه طبقاتی - بوجود آمده اند نیز تعاریفی جامع دارد . از جمله این تعاریف که معمولا با پرانتزهای توضیحی مفسرین مختلف ، جهانشمول می گردد و جاودانگی پیدا می کند لفظ شورا است . لفظی (و از آنجا مفهومی) ، که نه در طی مناسبات صدر اسلام معنای امروزی را داشته و نه اساسا دموکراتیک است .

۱- بر اساس ابتدائی ترین اعتقادات اسلامی ، هیچ رای و نظری جز

رای، نظر و حکم الهی که از طریق وحی به محمد ابلاغ شده، معتبر نیست.

اولین سطر قرآن (آیه اول از سوره بقره) می‌گوید:

”ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ“.

یعنی در این کتاب هیچ شک و تردیدی نیست. (این کتاب) هدایت
برای پرهیزکاران است (۳). متقین را قرآن این طور معنی می‌کند: کسانی
که به ”غیب“ یعنی به نادیدنی‌ها، یعنی به مجهولات، به نادانستی‌ها
قبل از هر کنکاشی ایمان دارند.

۲- در قرآن بارها به ترس از خداوند (۴)، عبادت خدا بعنوان محور تمام
افکار و اعمال انسان‌ها در مقابل دانای مطلق، کسی که بیده گُل شی (همه
چیز بدست اوست) و ما تُسْقِطُ مِن وَرْقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا (هیچ برگ درختی نمی‌افتد
مگر آن که خدا بخواهد) اشاره شده است.

”وَمَا خَلَقْنَا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَا (پریان و آدمیان را جز برای
بندگی خودم نیافریدم) سوره و الذاریات، آیه ۵۶.“

۳- در قرآن بیش از ۳۰ مورد خدا، ”ولی“ مومنین دانسته شده است و بر
اساس آیه ۱۱ سوره رعد:

”إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ“ (اگر
خدا بخواهد به قومی بدی برساند، هیچ مانعی برای او نیست و آن
قوم جز او هیچ والی دیگری ندارد).

و آیه ۵۵ از سوره مائده:

”إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ“ (ولی شما فقط خداست و پیامبر او).

به عبارت دیگر در اسلام، اساساً حقی جز عبادت و شکرگزاری، بچشم
نمی‌خورد که بتوان از آن حقوق انسانی به مفهوم مدرن کلمه — حقوق
دموکراتیک — و طرز کار شورایی را استنتاج کرد.

لفظ ”شورا“ که علاوه بر مجاهدین، ”پدر طالقانی“ (۵)، نیز درباره
آن تبلیغ فراوانی کرده است فقط و فقط در سه جای قرآن، آن هم با تفاسیری
اساساً متفاوت با معنای شورا در قرن بیستم بکار رفته است.

۱- آیه ۱۵۹ از آل عمران (۶):

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ (آن‌ها را ببخش

— عفوشان کن — و برای آن ها از خدا طلب آموزش کن و در کارها
با آن ها مشورت کن) .

چنانچه از این بخش از آیه ۱۵۹ (وکل این آیه و آیات بلافاصله قبلی
آن) بخوبی روشن است، "مشورت" بعد از توبه کردن آن ها، بعد از مورد
بخشش قرار گرفتن و طلب آموزش کردن از آنهاست . حتی مترجم (و مفسر)
قرآن چاپ مورد بحث یعنی الهی قمشه ای، عبارت "برای دلجوئی" را نیز
در ترجمه (و تفسیر) خود نقل می کند :

" . . . و برای دلجوئی آنها . . . مشورت نما " (ص ۵۵) .

نکته جالب دیگر اینست ، با توجه به آیات بلافاصله آیه مورد بحث (که
بحث آنها در باره جنگ است) و نیز با توجه به ترجمه و تفسیر الهی قمشه ای
معلوم است که موضوع بر سر مشورت "در کارها" و در تمام کارها نیست . فقط
در "کار جنگ" است :

" . . . پس چون امت بنادانی در باره توبه کنند از آنان در گذر
و از خدا بر آنها طلب آموزش کن و برای دلجوئی آنها در **کار جنگ**
مشورت نما " (همانجا ، همان صفحه ، تاکید از ماست) .

و جالب تر اینکه بلافاصله بعد از عبارت فوق چنین می خوانیم :

" فاذا عزم فتوکل علی الله این الله یحب المتوکلین " .

" **لیکن آنچه خود تصمیم گرفتی با توکل بخدا انجام ده** که خدا آنان
که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاری کند " (همانجا ، همان
صفحه ، تاکید ها از ماست) .

بنابر این مشورت در کارها (یا در کارهای جنگ) فقط در حد استفاده
از اطلاعات ریز و درشت و تجربه آنان است **و نه هرگز بمعنای شرکت در**
تصمیم گیری . چرا که دنباله آیه هرگونه امکان مشارکت جمعی را بوضوح
منتفی می سازد :

" با آنها در کارها (ای جنگ) مشورت کن لیکن آنچه خود تصمیم
گرفتی . . . انجام ده " .

و بی جهت نیست که طالقانی و مجاهدین در تبلیغاتشان ، در مورد وجود
نهاد شورائی در اسلام، این بخش بلافاصله آیه را "فراموش" می کنند

و به تکرار: "و شاور هم فی الامر"، دلخوش می‌دارند.

۲- آیه ۳۸ از سوره شوری:

"وامر هم شوری بینهم و مما رزقنا هم ینفقون" (و کار آنها مسلمانان - بر اساس شور و مشورت است و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق و بخشش می‌کنند).

با توجه به دنباله آیه بخوبی معلوم می‌شود که شورا در حد راست و رییس کردن امور جزئی و محدود و انفاق و بخشش کردن است.

۳- آیه ۲۳۳ از سوره بقره:

"فان اراد افضالا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما" (اگر خواستند از سر رضایت متقابل و مشورت متقابل جدا شوند بر آن ها خرده ای نمی‌توان گرفت).

در اینجا نیز اشاره به جدائی از سر رضایت متقابل و مشورت متقابل می‌باشد، که بکلی معنا و مفهومی متفاوت از معنا و مفهوم رایج در طرز کار شورائی دارد.

صرفنظر از تمام این شواهد، اساسا "تشیع سرخ علوی"، که مجاهدین و دیگر نیروهای اسلامی شورا خود را پیرو آن می‌دانند، بعنوان تشکیلی ضد شورائی و از آنجا غیر دموکراتیک پا گرفت. بزرگان اسلام پس از محمد، در جانشینی او به رای نشستند و از میان خود پس از مشورت کافی، ابوبکر را انتخاب کردند و علی که مخالف این انتخاب بود و انتصاب ادعائی خود از جانب محمد را کافی می‌دانست، در مقابل این تصمیم جمعی ایستاد. او در مقابل شورای مسلمانان و در مقابل انتخابات ایستاد و بر اساس این مخالفت یکی از انشعابات مهم در اسلام را بوجود آورد. این که چگونه پیروان سرخ همین تشیع علوی معتقد به سیستم شورائی و دموکراتیک باشند، امری است که نه ما بلکه مجاهدین و دیگر مؤلفین آن باید پاسخ دهند.



سومین حکم خود را از چگونگی ترکیب شورای ملی مقاومت، استنتاج می‌کنیم:

بررسی ترکیب شورای ملی مقاومت، دلیل دیگری بر ناتوانی شورا در تحقق

خود "بمثابه تنها آلترناتیو دموکراتیک" است . شورا خود را مرکب از چند سازمان و گروه و چندین شخصیت می‌داند . اما واقعیت اینست که شورای ملی مقاومت، بویژه پس از خروج بنی صدر، از دو بدنه اصلی - سازمان مجاهدین خلق ایران و حزب دموکرات کردستان - تشکیل می‌گردد . باقی "نیروها" و "شخصیت" های آن را نباید چیزی جدی تر - حداقل در ظاهر - از دگور تلقی کرد . دگورهائی قابل تعویض و متحرک . "سازمان ها" و "نیروها" و "شخصیت ها"ئی که عنداللزوم پیوستگی و وابستگی آنان به شورا اعلام می‌شود و باز اگر "صلاح" بود، از بردن نام آنان خودداری می‌شود (۷) . و جالب آن که خود آنان نیز آنقدر به اهمیت نقش خود واقف هستند که در این باره، لام از کام باز نمی‌کنند .

با اینحال برای این که آنچه در اینجا گفتیم در حد يك اتهام تلقی نشود، به بررسی عملکرد و حاکمیت تفکر دموکراتیک در مهمترین این سازمان ها، یعنی سازمان مجاهدین به اعتبار نقش ویژه ای که در این شورا به عهده دارد (و نیز برخی از معروفترین این شخصیت ها) ، می‌پردازیم . اما قبل از این بررسی نکته ای را قابل توضیح می‌دانیم :

غیر دموکراتیک خواندن عملکرد های يك مجموعه، چه در آحاد تفکر و چه در مناسبات درونی و بیرونی اش، گرچه نشان از ماهیت و ظرفیت ضعیف دموکراتیک آن مجموعه دارد ، اما الزاما هنوز بمعنای به کمال رسیدن این ظرفیت در مقطع کنونی نیست . بسیاری از آحاد سیاسی و اجتماعی و منجمله چگونگی جنبش توده ای ، و صف بندی های سیاسی و شرایط مشخص مبارزاتی ، در چگونگی پیدائی لحظه ای و بروز و شکل گیری این "ماهیت" و "ظرفیت" تاریخی ، نقش ایفاء می‌کند . ماهیت درونی ، صرفا يك پدیده مجرد نیست و دارای انعکاس مشخص نیز می‌باشد . "ماهیت" و "عملکرد" گرچه دارای پیوند ارگانیک میباشند ، اما "عملکرد" همواره انطباق "واقعی" يك ایده مجرد را در بر ندارد . از طرف دیگر بسیاری از واقعیت های زمینی در چگونگی انعکاس ملموس (و نه تجریدی) "ماهیت درونی" تاثیر می‌گذارند . از این روست که می‌بینیم، بسیاری از جریاناتی که بطور ماهوی ضد دموکراتیک هستند - و چپ استالینیست از آن جدا نیست - اینجا و آنجا از نظر

عملکردی، و حتی گاه علی رغم "ماهیت" خود، در یک مبارزه دموکراتیک (هر چند بشکل بسیار ناپیگیرانه) شرکت می‌کنند. از این نظر است که علی رغم آن که خواستار شرکت همه این نوع نیروها در مبارزه دموکراتیک هستیم و می‌دانیم که مبارزه است که به تعادل ظرفیت‌های ماهوی این نوع جریان‌ها کمک می‌کند، ولی در نهایت، در ضد دموکراتیک بودن آن‌ها - مگر آن‌که این ماهیت در اثر تلاطم‌های اجتماعی تغییر کند - شکی نداریم. و از این روست که همه این جریانات را در مبارزه دموکراتیک غیر پیگیر می‌دانیم.

با این اشاره مقدماتی است که به توضیح عنصر ایدئولوژیک و اعمال ضد دموکراتیک مجاهدین خلق، بمثابه عمده ترین نیرو در رهبری شورامی پردازیم:

عنصر ایدئولوژیک - عنصر ایدئولوژیک بدلیل تقابل ایدئولوژی (ایدئولوژی کاذب) با تحول اجتماعی، همواره از آحاد ضد دموکراتیک برخوردار است.

ایدئولوژی در یک چهار چوب معین و از پیش تعیین شده - نه همچون علم که روزانه تغییر و تحول پیدا می‌کند - به جامعه می‌نگرد. قائل شدن چهار چوب در هر ایدئولوژی و ایضا آنچه که "ایدئولوژی پرولتری" نامیده می‌شود، اولین گام در راه ایستادن دیدن جامعه و تحولات آن و اولین قدم در سرایش سقوط به تفکر دکماتیک و از آنجا عمل غیر دموکراتیک است. علم نامیدن کمونیسم و نه ایدئولوژی خواندن آن از جانب بنیانگذاران مارکسیسم، خود از حقیقت ضد علمی بودن ایدئولوژی (به مفهوم کاذب)، نشأت می‌گیرد. در حقیقت مارکسیسم، بمثابه یک دستگاه تحلیل علمی از نقد ایدئولوژی مایه گرفت و عرض اندام علم در مقابل ایدئولوژی بود (۸).

دین بطور عام، و حتی ادیان راسیونل شده بطور مشخص و از آنجا "اسلام" راستین" مجاهدین از این مقوله جدا نیستند. عنصر قوی تفکر ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق، مذهبی بودن این سازمان، و قبول دکترین اسلامی از جانب آن، در تفکر این سازمان - در مناسبات درونی و بیرونی آن - در نحوه برخوردش با دیگر جریانات تأثیرات عمیقی را بجا گذاشته است. این که مجاهدین - بعنوان نیروی اصلی شورای ملی مقاومت - خواستار دولت موقت دموکراتیک اسلامی در ایران می‌باشند، شاید بخودی خود دلیل کافی بر نحوه تأثیر این تفکر ضد دموکراتیک در عملکرد سیاسی این سازمان باشند.

اما از آنجا که این بخش از خواست سیاسی در قسمت های دیگر همین مقاله به نقد کشیده شده است ، در اینجا به آن نمی پردازیم . و برای نشان دادن ابعاد تفکر ضد دموکراتیک در این سازمان و چگونگی تاثیر آن از نظر سیاسی ، به بنیاد های دیگری اشاره می کنیم .

برای درك سنت غیر دموکراتیک در ایدئولوژی مجاهدین بهتر است در وهله اول ، اشاره کوتاهی به " مکتبی " بودن این سازمان بکنیم . موضوعی که از دیدگاه بسیاری از جریانات نادیده گرفته می شود . مجاهدین می گویند :

" بطوری که می دانیم یکی از اصلی ترین وجوه مشخصه سازمان ما از همان

ابتدا تکیه بر ضرورت مکتبی بوده است . چیزی که بنیانگذاران سازمان

از خلال تجارب عینی خود و تحلیل مبارزات گذشته میهن مان و بررسی

تجارب جهانی به آن پی برده اند و بر اساس آن رسالت مکتبی را برای

سازمان قائل شده اند . بنیانگذاران در جستجوی مکتبی که بتوانند

به بهترین وجه از عهده کار کرده های يك مکتب جامع و انقلابی بر آید ،

اسلام را برگزیدند . (چگونه قرآن را بیاموزیم . تاکید ها از ماست) .

و در این مکتب رابطه فرد و رهبری - آحاد جامعه با آنچه که مرکزیت جامعه

می نامند - بگونه ای توضیح می دهند که می توان به جرات گفت از این نظر فرق

اساسی با دگم مذهبی خمینی ندارند :

" در حالی که قرآن و جهان بینی توحیدی دینامیسم بی وقفه ای دارد ،

و در نظام های مختلف اجتماعی - اقتصادی ، و در ادوار مختلف

تاریخ ، مصادیق توحیدی هدایت کننده خود را عرضه می کند ، برخی

دستور العمل ها و رهنمود های خاص را نیز بیان کرده است ، اما

پیاده کردن آن اصول و دیدگاه های عام و کلی ، در شرایط خاص ، به

عهده پیروان قرآن است که باید با تلاش و کوشش خود و با روش عینسی

و علمی ، رهنمود های متناسب با شرایط را از آن استنتاج و در عمل

پیاده کنند . و این یعنی اجتهاد . روشن است که تمام افراد جامعه

نمی توانند به این کار بپردازند یعنی وظائف و فعالیت های بسیار

گسترده و متنوع اجتماعی ، و ضرورت تقسیم کار ، این امر را غیر ممکن

می گرداند . بنابراین اجتهاد وظیفه ارگان های رهبری و اداره کنند ه

جامعه و با اصطلاح مرکزیت اجتماع است ، که طبعاً توده های مردم باید از دستور العمل های این رهبری اطاعت و پیروی کنند - یعنی تقلید " . (چگونه قرآن بیا موزیم ، تاکید ها از ماست) .

با آنچه در فوق از زبان خود مجاهدین آورده ایم ، ناگفته پیداست که چنین جریانی نمی تواند مبلغ دموکراسی در جامعه باشد . باور اسلامی و بافت ایدئولوژیک آن حکم می کند که این چنین نباشد . حال اگر برخی فرصت طلبانه این نکات را فراموش می کنند ، مسئله دیگری است که مربوط به داستان بوی " قدرت " و " شامه تیز " حضرات و یا بازی " از ما بهتران " می شود و ربطی به " اصول " ندارد .

از نوع اشاراتی که در فوق عنوان کردیم ، بوفور در ادبیات مجاهدین یافت می شود . تقریباً هیچ موردی نیست که مجاهدین درباره مسائل اجتماعی توضیح و یا نظر دهند و چگونگی جامعه " مکتبی " مورد نظر خود را با همین محتوی بیان نکنند . " اطاعت " ، " پیروی " و " تقلید " ، واژه های بیگانه با مفهوم دموکراسی ، متعلق به عهد عتیق است ، متعلق به هزار و چهار صد سال پیش است . و نیروی که از آحاد جامعه انتظار " پیروی " ، " اطاعت " ، و " تقلید " داشته باشد و با این تفکر در " مرکزیت اجتماع " قرار بگیرد ، قادر به ارائه هیچ تضمینی برای دموکراسی نیست . غالب بودن عنصر ایدئولوژی مذهبی در تفکر مجاهدین فراتر از آن است که بتوان آنرا نادیده گرفت . اینگونه ابراز نظرها صرفاً در محدوده " تفکر " باقی نمی ماند و در عملکرد اجتماعی نیز بازتاب خود را بوضوح نشان می دهد و دارای تظاهر درونی و بیرونی است .

ابعاد درونی آن فقط تاسف انگیز نیست ، چندش آور است . کافی است یک شماره از نشریه " مجاهد " را ورق زد ، تا ابعاد فاجعه در یافته شود . " کیش شخصیت " آقای رجوی ، که مجاهدین در گفتگوهای ظاهراً غیر فرمال خود او را " رهبر " خطاب می کنند ، به حدی پر دامنه و گسترده است ، که برای هیچ انسان اندیشمندی ، خوشایند نیست . در هر صفحه چند بار نام او در حروف بزرگ و کوچک ، با مناسبت و بی مناسبت تکرار می شود . در هر مورد از کوچکترین رهنمود تبلیغاتی گرفته تا رهنمود نظامی ، نقل قولی

از "برادر مجاهد مسعود رجوی" زیبنده آن است. "فرمانده" و "مسئول اول" از عادی ترین القاب وی است. تشکر و تهنیت، تسلیت و تبریک، در هر مناسبت به "او" داده می شود و "مسئول اول" نیز با بزرگواری خاص "رهبران" آن ها را می پذیرد و پاسخ می دهد. يك روز صفحات مجاهد پر از "تبریک و تسلیت" در باره شهادت همسر سابق اوست و روز بعد از دواج مجدد با همین عناوین و تیتراها تبریک گفته می شود. اینگونه بخشش عناوین و القاب البته فقط خاص آقای رجوی نیست و با شدتی کمتر در تمام رده های سازمانی تکرار و باز تولید می شود. موقعیت های سازمانی بسیار القاب مشخص می شوند و کار این لقب دهی و تعارفات بجائی کشیده می شود که "کاظم نالانوار" که توسط رژیم شاه به قتل رسید، امروز بعد از گذشت چندین سال تبدیل به "فرمانده کاظم نالانوار" می شود. مسئله کیسش شخصیت و درجه بندی های نظامی در درون سازمان مجاهدین مسئله امروز نیست، مسئله صرف تبلیغ سیاسی نیز نیست. مسئله ایدئولوژیک است، جزء هستی سازمانی است. سازمان مجاهدین در مقطعی که هنوز به کنار آمدن با خمینی امید داشت، و آن هنگام که مبارزه نظامی اش آغاز نشده بود، بدنبال "کیس شخصیت" آقای رجوی بود تا جائی که دانش آموزان هوادار این سازمان، با توجه به بافت "کیس پرستانه" ای که از سازمان مجاهدین به آنان انتقال داده شده بود، تولد "فرزند زکور" آقای رجوی را با پخش شیرینی در مدارس جشن می گیرند. چرا که فرزند زکور آقای رجوی باید از "سرشت ویژه ای" برخوردار باشد.

روابط برونی مجاهدین نیز جز این نیست و نمی تواند باشد، چرا که نمی توان در خانه مستبد بود و در بیرون دموکرات، نمی توان در سازمان - که پیکره ای از اتحاد اجتماعی است - مناسبات غیر دموکراتیک داشت و در بیرون از سازمان مدعی دموکراسی شد.

آیا می توان عنصر با ارزشی از دموکراسی در جریانی یافت که خمینی را "پدر بزرگوار" خود می دانست؟ آیا سکوت سازمان مجاهدین خلق در نقض بسیاری از آزادی های دموکراتیک قبل از ۳۰ خرداد را می توان پای دموکرات بودن این سازمان گذاشت؟ آیا "تقیه" مجاهدین و به عبارت مدرن تر

آن " تاکتیک " در قبال دو سال نقض مداوم حقوق دموکراتیک را می‌توان فراموش کرد؟ متأسفانه از حوصله این مقاله خارج است تا از روی اسناد خود سازمان مجاهدین و بررسی ۱۲۸ شماره " مجاهد " و دیگر انتشارات این سازمان سکوت‌های نابخشودنی آنان در باره جنگ کردستان، وقایع دانشگاه، حمله فالانژها به تظاهرات زنان و هر تجمع دموکراتیک دیگری را یک یک بازگو کنیم. • بخصوص که ما هر بار و به محض دیدن چنین برخوردهای فرصت طلبانه‌ای در همان زمان، برخلاف بسیاری از عافیت طلبان " دوراندیش"، سکوت نکرده و در نشریه " رهائی " مفصلاً به آنها برخورد کرده ایم (۹) •

" سکوت " مجاهدین در مقابل نقض آزادی‌های دموکراتیک در دو ساله اول بعد از قیام، در شکلی دیگر بعد از تشکیل شورای ملی مقاومت ظهور می‌کند. • این " سکوت " تبدیل به " پرخاش " می‌شود. • هر مخالف خارج از شورا، موصوف به شورا شکن حرفه‌ای می‌گردد. • هر که با ما نیست بر ما تلقی می‌شود.

" تقریباً تمامی (یا نزدیک به تمامی) " (۱۰) نیروهای چپ ایران که بدلیل متفاوت به شورا نپیوسته‌اند، در اشکال مختلف مورد حمله قرار می‌گیرند. • و شورا شکن حرفه‌ای کمترین لقب آنان است. • در خدمت امپریالیسم بودن، به " تثبیت رژیم خمینی " کمک کردن، " مجاهد زدا " و غیره جملات عادی مجاهدین در مقابله با مخالفان شورا است. • مجاهدین اکنون حتی از روانی خواندن مخالفین نیز ابائی ندارند.

شخصیت‌ها

در باره داستان " شخصیت‌ها " در جنبش ایران گفتنی بسیار است. • داستانی که روزی باید بدقت و با در نظر گرفتن تمام جوانب تاریخی، سیاسی، اجتماعی مسئله نگاشته شود. • " بدخواهانی " که در هر واقعه حضور دارند و در هر حادثه به شکل و شمایلی در می‌آیند. • اما در کنار این فرصت طلبان، بخت برگشتگانی نیز وجود دارند. • بی‌مایگانی که در ظل استبداد شاهنشاهی و حکومت ترور و اختناق جمهوری اسلامی، یا خود به اشتباه، خویش را " شخصیت " شمرند یا آن که جامعه آنان را از بد حادثه

بعنوان "شخصیت" نگرینست . مردان کوچکی که ناگهان در یک شرایط بحرانی ، خود را بزرگ پنداشتند : کوچک مردان بزرگ .
و امروز در درون و یا در کنار هر آلترناتیو، تعدادی از این فرصت طلبان و بخت برگشتگان به ریزه خواری مشغولند و نان "شخصیت" خویش را می خورند .
بالطبع شورای ملی مقاومت نیز از این "خوان کرم" بی بهره نیست . چنین "آلترناتیو" شدنی ، وجود این نوع "شخصیت ها" را نیز الزامی می کند .
این ها لازم و ملزوم یکدیگرند .

آقای مسعود رجوی در مجاهد شماره ۱۶۱ نام و عنوان چند تن از این "شخصیت ها"ی عضو شورا که فعلاً "مجاز" به معرفی آن هاست ، اعلام می کند . چندین "شخصیت" با نام ، و بی نام و نشان ، از آن جمله :
"آقای احمد سلامتیان ، نماینده مردم اصفهان" و "یک تن از چهره های ملی پوش ورزشی" ، "یک تن از صاحبان صنایع و تولید کنندگان داخلی" و "یک تن از معاونان دولتی و دست اندر کاران مطبوعات" و "ستوان حمید زیرک باش" (۱۱) .

قبل از هر چیز از آقای مسعود رجوی ، بعنوان "مسئول شورای ملی مقاومت" و از دیگر نیروهای درون این شورا می پرسیم که آیا همین "ناشناس" بودن بسیاری از این "شخصیت ها" و انتساب آنان بعنوان نمایندگان بخش هایی از جامعه ، خود عمل ضد دموکراتیکی نیست ؟ آیا نباید مردم ایران و یا حتی سازمان های سیاسی ، در تجربه خود ، از گذشته ، لیاقت و کاردانی سیاسی "ورزشکار ملی پوش" ، "ستوان حمید زیرک باش" و "یک تن از صاحبان صنایع و تولید کنندگان داخلی" ، مطلع باشند تا سر نوشت خود را حتی برای مدت شش ماه بدست آنان بدهند ؟ ضمانت اجتماعی شناخت از آنان چیست ؟ وجود این چنین "شخصیت ها"ی که دارای هیچ گونه سابقه سیاسی روشنی نیستند - اگر اساساً سابقه ای داشته باشند - در "رهبری" یک "انقلاب" و یک "دولت موقت" به شوخی دردناکی بیشتر شباهت دارد ، حداقل اگر این "شخصیت ها" را با توجه به نزدیکی و حتی تقارب مواضع شان با سازمان مجاهدین ، جزء "رهبر" تراشی این سازمان ندانیم ، می توانیم مانور این سازمان برای داشتن رای بیشتری محسوب کنیم .

وجود اینان در کنار "یک تن" های دیگر و "نماینده مردم اصفهان" و آخوندی بنام "استاد جلال گنجه‌ای" (۱۲)، بعنوان "رهبران دولت موقت جمهوری موقت" است نسبت به کسانی که درك شان از "انقلاب" فرصت طلبانه نیست و به ایران بعنوان سرزمین فرصت‌ها نمی‌نگرند.

با طرح این پرسش است که بعنوان نمونه به معرفی یکی از این "شخصیت‌ها" می‌پردازیم و در خلال این "معرفی"، سؤال فوق را مجدداً طرح خواهیم کرد:

ظاهراً آقای مسعود رجوی، در هنگام معرفی یکی از "شخصیت‌ها"ی شورا، برای رعایت مخفی کاری، از وی نام نبرده و به گفتن شغل سابق وی و ذکر اشتغال در "مطبوعات" اکتفا کرده است. آقای رجوی این "شخصیت" را اینچنین معرفی می‌کند: "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات".

اما رعایت مخفی کاری، **صرفاً ظاهر قضیه** است. واقعیت چیز دیگری است:

۱- این "شخصیت" فعلاً در خارج از کشور بسر می‌برد و از دست‌سرس‌ها مومرین رژیم دور است.

۲- سردمداران و مومرین رژیم، بخوبی مطلع‌اند که این "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات" کیست.

۳- کسانی که دست‌اندرکار مسائل سیاسی و مطبوعاتی‌اند نیز خوشبختانه یا بدبختانه این "یک تن" را بخوبی می‌شناسند و رد پای سیاسی، شخصیتی، و عملکردی او را دنبال کرده‌اند.

بنظر می‌رسد مسائل امنیتی صرفاً یک بهانه است و عدم افشای نام این "شخصیت" گوهر بار توسط آقای رجوی بدلیل ملاحظات خاص سیاسی سازمان مجاهدین خلق و یا شورای ملی مقاومت بوده است. زیرا:

۱- سابقه سیاسی این "یک تن" به نهضت آزادی و داستان‌های حسینیّه ارشاد باز می‌گردد. ظاهراً به نفع "سازمان مجاهدین" و دیگر مؤلفین "شورای ملی مقاومت" نیست که سرپل ارتباط طبیعی خود و "نهضت آزادی" را از طریق این "یک تن" آشکار کنند.

۲- "يك تن" در میان زندانیان سیاسی ایران و زندانیان سیاسی سازمان مجاهدین - به علت سوء سابقه: نشان دادن ضعف در مقابل فشارهای رژیم شاه که منجر به لو رفتن و کشته شدن یکی از کادرهای ارزشمند سازمان مجاهدین شد، از شهرت خوبی برخوردار نیست. افشاء نام این "يك تن"، از جانب آقای رجوی، سؤال های بسیاری را بر خواهد انگیخت.

۳- "يك تن"، از عوامل عمده نگارش لایحه ارتجاعی مطبوعات در رژیم جمهوری اسلامی است. "يك تن"، در کنار شمس آل احمد و اسلام کاظمیه (بلکه اسلام کاظمیه، یکی از نویسندگان هفته نامه "جنبش"، این لایحه ارتجاعی را به نگارش در آورده و در تصویب آن کوشش بسیار کرده است).

۴- "يك تن"، نقش مستقیم و موثری در بستن بسیاری از روزنامه ها، مانند "آیندگان"، "پیغام امروز" و "آهنگر" و ده ها نشریه سیاسی متعلق به سازمان های سیاسی ایفاء کرده است. "يك تن" قلم شکن حرفه های و سانسورچی با سابقه ای است.

۵- در زمان "يك تن"، کانون نویسندگان ایران اجازه نیافت که شب شعر و یا سخنرانی درباره "آزادی" و "ادبیات" برگزار کند.

آیا برآستی چنین "شخصیتی" و یا سازمان ها و جریاناتی که چنین "شخصیتی" را در کنار خود تحمل می کنند، می توانند مدعی دموکراسی در ایران باشند؟ آیا همین سکوت آقای رجوی، دلالت بر نقض دموکراسی از جانب ایشان ندارد؟ آیا خوشنام تر از این "شخصیت" را نمی شد پیدا کرد تا به این چنین توجیه کردن ها نیاز نیفتد!

صرف نظر از این نکته که این "شخصیت" و برخی "شخصیت های" کم و بیش مشابه که بدور شورای ملی مقاومت جمع شده اند، خود گویای بسیاری از مسائل است، مضافاً باید پیش شرط های گرایش و مفاهیم جذب چنین "شخصیت های" به شورا را در خود شورا و محتوای آن جستجو کرد. آیا همین معیار ساده جذب، شاهی بر غیر دموکراتیک بودن این شورا نیست؟ آیا هنوز لازمست که ما سابقه واقعی سیاسی دیگر "شخصیت ها" و "نیروهای سیاسی" و عملکرد امروزی شان را بشکافیم؟ حتماً آقای رجوی می داند که غریو شادی تعدادی از همین "شخصیت ها" و "نمایندگان سازمان های عضو شورا"، از تصفیه

ایدئولوژیک و اعدام‌های مجاهدین، حداقل مایه شرمساری ما کمونیست‌ها
گردیده بود. ولی آیا صرفاً ملاحظات "تاکتیکی و سیاسی" است که به ایشان
اجازه نمی‌دهد که اگر نه همه مردم، حداقل اعضا و هواداران سازمان
مجاهدین را به سابقه سیاسی حضرات آگاه گرداند و یا آن که حقیقتاً خود
میدان‌جانبه "شورا" چنین امکانی را در اختیار ایشان قرار نداده و این
وظیفه را بدوش دیگران می‌نهد؟ آیا نباید حدیث مفصل را از این مَجْمُوع
خواند؟ و آیا باید به چند قول و قرار اساسنامه‌ای دلخوش داشت و شورای
ملی مقاومت را "تنها آلترناتیو دموکراتیک" دانست؟



این چنین است ترکیب "شخصیت‌ها" و "نیروهایی" که ادعای تنها
آلترناتیو دموکراتیک بودن در ایران را دارند:

ملغمه‌ای هفت جوش از سربازان "گمنام" و شارلاتان‌های سیاسی
و "شخصیت‌ها"ی حرفه‌ای شناخته شده که هر لحظه به رنگی در می‌آیند،
"جمعیت‌ها" و "نیروها" و "سازمان‌ها"ی که فقط بر روی کاغذ وجود
دارند، "چپ‌ها"ی که در هر حال همواره مدافع جناح غالب در جنبش
بوده‌اند و جریاناتی که هنوز به قدرت نرسیده این چنین شاخ و شانه می‌کشند.
چنین ترکیبی می‌خواهد در جامعه محنت‌زده ایران بعد از خمینی، دموکراسی
برقرار کند و حافظ حقوق دموکراتیک مردم باشد. نیروها و شخصیت‌هایی
که آقای رجوی بعنوان مسئول اول شورای ملی مقاومت در توصیف‌شان چنین
می‌گویند:

"از این حیث وظیفه خود می‌دانم بعنوان مسئول اول شورا در برابر
تمامی مردم ایران خالصانه‌ترین سپاسمندی و تقدیرات مقاومت را به فرد
فرد شخصیت‌ها و گروه‌ها و احزاب و سازمان‌های عضو یا وابسته به
شورا تقدیم کنم. بی‌گمان یک روز تاریخ ایران شهادت خواهد داد که
چه شخصیت‌ها و یا نیروهایی در بحبوحه خشن‌ترین و تاریک‌ترین
و موخس‌ترین استبداد دینی حاکم بر میهن ما، در چهارچوب تنها
جانشین دموکراتیک موجود برای رژیم ضد بشری خمینی، بدفاع
از حریم آزادی و استقلال میهن خود قیام نموده و با تحمل همه

فشارها و ناملایمات ، در راستای استقرار حاکمیت ملی و مردمی به چند کوشیدند . بی تردید يك چنین "شخصیت‌ها و نیروهائی" پیوسته آرزو و دعای خیر همه آحاد ملت ایران و تمامی نیروهای رزمنده مقاومت آن را ، در قبال استواری و ایستادگی خود بدنبال خواهند داشت . (مجاهد ۱۶۱ ، تاکید ها از ماست) .

نرگس اسفندیاری

توضیحات

۱- حکومت‌های ایدئولوژیک ، نیز نوعی حکومت‌های دینی هستند . بنظر ما نقص از دین ، اگر با نقد از ایدئولوژی به مفهوم کاذب آن همراه نشود ، نقد همه جانبه ای نیست . دین پنداری ، در تمام وجوه آن ، غیر علمی ، ضد علمی و از این رو ارتجاعی است .

۲- برخی اسلام را با *سَلْم* (صلح و سازش) و *سَلَام* (صلح) هم‌ریشه می‌دانند ولی اسلام و بمعنای دقیق قرآنی آن با تسلیم یعنی سرفرو آوردن و اطاعت هم‌ریشه است . در قرآن آیات بسیار متعددی در این زمینه وجود دارد که از اسلام بمعنای تسلیم مطلق مستفاد شده است . بعنوان نمونه در آیه ۱۱۲ سوره بقره می‌خوانیم :

" بلی اسلم وجهه الله (آری کسی که از هر جهت تسلیم حکم خدا گردید) " .
تاکید از ماست .

رهائی شماره ۵ (دوره جدید - تیرماه ۱۳۶۳) عبارتی از طالقانی نقل کرده است که تاکید مجددی است بر این امر :

" پدر طالقانی " در مقدمه ای بر کتاب " تنبیه الامه و تنزیه المله ، در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام ، تالیف آیت الله علامه مرحوم آقا شیخ محمد حسین نائینی " نوشته است ، در جایی می‌گوید :

" . . . تنها دعوت پیغمبران توحید در ذات و توحید در عبادت نبود ، توحید در ذات و در عبادت ، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت ، این سرالاسرار دعوت پیامبران در سعادت بشر است . . . این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد یعنی تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر گونه مقاومت و مانعی . . . " (تاکیدها از رهائی ۵- و نیز از ماست) .

۳- متقین = پرهیزکاران ، پروا پیشگان ، کسانی که دست از پا خطا نمی‌کنند .

۴- خشیه الله (ترس از خدا) و اخشون (از من بترسید) ، بارها در قرآن تکرار شده است .

۵- در وصف " موکراتیک " بودن " پدر طالقانی " از سخنرانی معروف او که در آن به جریانات چپ بعنوان جوجه کمونیست‌ها برخورد کرد که بگذریم شاهکارش بسطی مجاهدین که او را " پدر " می‌نامند قابل صرف‌نظر کردن نیست . بازرگان در یکی از نوشته‌های خود به نقش " پدر طالقانی " در مراسم اولین سالگرد بزرگداشت مصدق بعد از انقلاب - ۱۴ اسفند ۵۷ - اشاره می‌کند . شورای انقلاب که از برگزاری این جلسه به وحشت افتاده بود ، و توانایی جلوگیری از آن را نداشت ، در جلسه‌ای قبل از ۱۴ اسفند به چاره‌جویی پرداخته بود . " پدر طالقانی " نیز در این جلسه حضور داشته است و بعد از آچمز شدن همه پیشنهادی می‌کنند . او پیشنهاد می‌کند که در این جلسه با یک سخنرانی بسیار طولانی ، جلوی سخنرانی دیگران و بخصوص رجوی را بگیرد و بعد از تصویب این پیشنهاد ، " پدر طالقانی " در مراسم شرکت می‌کند و بطوری که می‌دانیم چند ساعت به سخنرانی می‌پردازد .

۶- شماره‌های آیات قرآن در قرآن‌های چاپ ایران غالباً متفاوتند . مثلاً دو چاپ قرآنی که ما در اختیار داریم (قرآن چاپ کتابفروشی اسلامیة و قرآن چاپ کتابفروشی عبدالرحیم علمی) ، شماره آیه نقل شده در اینجا (از سوره آل عمران) یکی (اولی) آیه ۱۵۴ است و در دیگری (دومی) ، ۱۵۹ . و این امر در مورد تمامی آیاتی که در اینجا نقل کرده‌ایم ، صادق است . بنابراین ناچاراً می‌بایست شماره‌های آیات یکی از این چاپ‌ها را انتخاب کنیم . و ما قرآن با ترجمه شیخ مهدی الهی قمشه‌ای (چاپ عبدالرحیم علمی) را که از معروفترین و گویا از معتبرترین چاپ‌های قرآن است ، انتخاب کرده‌ایم و شماره‌های آیات نقل شده همه جا منطبق با شماره‌های آیات این چاپ است . البته غالباً ترجمه آیات قرآنی به فارسی مستقیماً انجام گرفته است .

۷- آیا چنین اعمالی خود ناشی از عملکرد غیر موکراتیک شورای ملی مقاومت نیست : اتحادیه کمونیست‌های ایران در شورای چهارم خود ، فروردین ۱۳۶۲ ، از عضویت در شورای ملی مقاومت استعفا می‌دهد . خبر خروج اتحادیه از شورا ، در جزوه‌ای بنام " مصوبات چهارم اتحادیه کمونیست‌ها (فروردین ۱۳۶۲) " ، منتشر می‌شود . اما در ۳۰ تیرماه همان سال در مجاهد ۱۶۱ ، آقای رجوی ، مسئول اول شورای ملی مقاومت ، " اتحادیه کمونیست‌های ایران " را جزو نیروهای شورای ملی مقاومت اعلام می‌کند . پس از آن که " اخبار ایران شماره ۵ " نشریه خبری هواداران سازمان

وحدت کمونیستی در اروپا مورخ آذر ۱۳۶۲ خبر مزبور را چاپ و نشریه "ایران شہر" بنقل از "اخبار ایران شماره ۵"، آنرا منتشر می‌کند، دبیر خانه شورای ملی مقاومت با صدور اطلاعیه‌ای (در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۲): "تاسف خود را از برخورد های تبلیغاتی مغرضانه" اعلام می‌کند و اظهار می‌دارد که باید تصمیم‌گیری در باره عضویت یا عدم عضویت "اتحادیه کمونیست‌ها" در شورای ملی مقاومت را در صلاحیت اجلاس دسته جمعی شورا شناخت که نتیجه آن متعاقبا برای اطلاع عموم اعلام خواهد شد" (مجاهد ۱۹۱). اما، بعدا بدون هیچگونه توضیحی، شورا در اطلاعیه دیگری بعد از خروج بنی صدر از شورای ملی مقاومت، منتشر می‌کند (مجاهد شماره ۱۸۹) و نام "اتحادیه کمونیست‌های ایران" در میان امضاء کنندگان اطلاعیه چشم نمی‌خورد. به عبارت دیگر درستی خبر مزبور و دروغین بودن اطلاعیه مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۲ دبیرخانه شورای ملی مقاومت را عملا تأیید می‌کند.

همین داستان به نوع دیگری در مورد "گروه اتحاد برای آزادی کار" صادق است. در پیام آقای رجوی به مناسبت دومین سالگرد شورا (مجاهد ۱۶۱)، این گروه نیز جزء اعضاء شورای ملی مقاومت معرفی میشود. اما در اطلاعیه منتشره در مجاهد شماره ۱۸۹، تحت عنوان "بیانیه شورای ملی مقاومت" (مورخ ۱۳ فروردین ۶۳)، نام این گروه در میان نام دیگر اعضاء شورای ملی مقاومت چشم نمی‌خورد.

تضایق مربوط به "شخصیت‌ها" نیز از این بهتر نیست. در مجاهد ۱۶۱ آقای "احمد سلامتیان، نماینده مردم اصفهان" و "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات" نیز بعنوان "شخصیت‌های" عضو شورا معرفی می‌شوند. اما از نام این دو تن در مجاهد شماره ۱۹۸ خبری نیست. در مجاهد ۱۹۹ نیز که به توضیح افتادگی امضاء آقای پاکدامن در لیست امضاءهای مجاز می‌پردازند، به این آقایان اشاره‌ای نمیشود. مسئله بنی صدر که جای خجود را دارد. سکوت اولیه "ولایت شورا" و مطالبی که اخیرا برای خلق الله منتشر می‌کنند آنقدر گویا است که احتیاجی به توضیح ندارد. فقط باید کروکور بود و لال کسه چنین جریاناتی را دید و ادعای "دموکراتیک" بودن شورا را جدی گرفت.

۸- برای توضیح بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به ایدئولوژی آلمانی. رهائسی شماره ۴ نیز توضیحات جالبی در این باب بدست داده است.

۹- خوانندگان علاقمند می‌توانند به مجموعه مقالات رهائی در باره سازمان مجاهدین که در خارج از کشور بصورت يك مجموعه توسط "هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا" منتشر شده است، مراجعه کنند.

۱۰- آقای رجوی برای اثبات حقانیت شورا، حتی منکر وجود و مبارزه نیروهای

سیاسی خارج از شورا میشود . به این نقل قول توجه کنید :

” چنان که همه ایرانیان و جهانیان می دانند در ” میدان عمل ” تقریباً تمامی (یا نزدیک به تمامی) مقاومت واقعی و عادلانه و مشروع مردم ایران در نقاط مختلف کشور از اعضاء این شورا جوشیده و بوسیله آنان نمایندگی و رهبری شده است ” . (پیام مسعود رجوی به مناسبت دومین سالگرد تاسیس شورا . تاکیدها از ماست) .

۱۱- متأسفانه هنوز روشن نیست که برخی از این آقایان بعد از خروج بنی صدر از شورای ملی مقاومت ، در این شورا هستند یا نه . با آن که شایعات متعددی در این باره وجود دارد ، شورای ملی مقاومت ، رسماً سکوت کرده است . از این نظر ، از نمونه احمد سلامتیان که بگذریم (نشریه مجاهد شماره ۲۱۲ ، در جریان دادگاه هواپیما ربایان در پاریس ، اشاره ای به احمد سلامتیان می کند ، این اشاره را می توان دلیلی بر جدائی وی از شورا دانست) ، بهر حال مجبوریم تا اطلاع ثانوی شورا ، بسیاری از این آقایان را جزء ” شخصیت ” های آن بر شماریم .

۱۲- ” استاد جلال الدین گنجه ای ” نماینده ” جمعیت اقامه ” در شورای ملی مقاومت ، يك آخوند بمعنای واقعی کلمه است . ایشان در پیامی که برای دومین سالگرد تاسیس شورا می فرستند (چاپ شده در مجاهد ۱۶۱) ، برای بزرگ کردن چهره اسلام با ” دموکراسی ” ، دست به تحریف کوچکی می زند . آیه ای را از قرآن انتخاب می کند و در ترجمه آن عمداً دستکاری می فرماید . اصل آیه و ترجمه منتشره در نشریه مجاهد چنین است :

” قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ” (آل عمران ۵۷) .

(یعنی : ای پیروان کتاب ، در جهت شعار مشترك ما و شما همراه ما شوید ، که جز خدا هیچ کس را بندگی نکنیم و هیچ چیز را خدا گانه و شریک خدا نشناسیم و از میان خود ما نیز یکی را به قدرتمندی خود گامه پذیری نگردیم) .

در صورتی که ترجمه صحیح آن چنین است :

” ای اهل کتاب (منظور یهودیان و مسیحیان است) ، بیآئید بسوی شعار مشترك بین ما و شما که غیر از خدا را بندگی نکنیم و هیچ چیز را شریک او ندانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را جز خدا پروردگار خود نگیرند ” . همانگونه که ملاحظه می فرمائید ، ارباب جمعی عربی رب (پروردگار) بمعنای

قابل استفاده "ارباب" در زبان فارسی - آن هم با تغییراتی - بمعنای "قدرتمند خود گامه" ترجمه شده است . "من دُون الله" - بدون خداوند یا جز خدا - نیز در ترجمه "استاد" جا افتاده است . و نتیجتاً جمله قرآنی "لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دُون الله" بجای آن که "بعضی از ما بعضی دیگر را جز خدا، پروردگار خود نگیرد" تبدیل شده است به "از میان خود ما نیز یکی را به قدرتمندی خود گامه پذیرا نگریم" . واقعاً دست مریزاد !

لیست کمک های دریافتی

کمک های دریافتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله انتشار شماره دوم تا سوم و چهارم "اندیشه رهائی" :

پلاتفرم چپ امریکا :	۱۷۷۳ دلار
امریکا :	۱۵۷۸ دلار
ماجد :	
۶۲۵ دلار	
ک.ی. :	
۱۰۰ دلار	رفیق ر.گ.س. ،
۲۱ :	۳۰۶۵ فرانک فرانسه
۲۰۰ دلار	۳۵۲۰ فرانک فرانسه
ژوئیه ۸۴ :	رفیق ح. سوئد :
۱۰۰ دلار	۲۰۰۰ فرانک فرانسه

آلمان :

اشپارکاسه ۱۸۲۲ :

۱۰۰۰ مارک